



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوات
والتسلیمات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

جنبه های اخلاقی و سیره عملی

حضرت رضا علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جنبه‌های اخلاقی و سیره‌ی عملی حضرت رضا علیه السلام

نویسنده:

هاشم رسولی محلاتی

ناشر چاپی:

کنگره جهانی حضرت رضا(ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	جنبه‌های اخلاقی و سیره‌ی عملی حضرت رضا علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	مقدمه‌ی اول
۱۰	مقدمه‌ی دوم
۱۰	مقدمه‌ی سوم
۱۲	در ارتباط با خدا
۱۲	اشاره
۱۴	در عبادت
۱۵	در ارتباط با خود
۱۵	اشاره
۱۶	زهد در دنیا
۱۸	و در ارتباط با مردم و خلق
۱۸	اشاره
۲۰	با زیردستان و مردمان عادی
۲۱	با طاغوت زمان
۲۱	و با مستمندان و آرزومندان
۲۲	و اما نسبت به دوستان
۲۴	پاورقی
۲۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جنبه‌های اخلاقی و سیره‌ی عملی حضرت رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: جنبه‌های اخلاقی و سیره‌های عملی حضرت رضا علیه السلام/هاشم رسولی محلاتی مشخصات نشر: مشهد: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، انتشارات، ۱۴۰۴ ق = ۱۳۶۲. مشخصات ظاهری: ۶۰ ص. وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت) شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۵۰۸۲۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم روزهای آخر سال ۶۲ بود که از طرف کنگره‌ی جهانی حضرت رضا علیه السلام از اینجانب دعوتی به عمل آمد تا ضمن شرکت در این کنگره، مقاله‌ای نیز تدوین کرده و تقدیم کنگره بنمایم، موضوعاتی که برای تدوین مقاله پیشنهاد شده بود چند موضوع بود که در میان آنها «جنبه‌های اخلاقی و سیره‌های عملی حضرت رضا علیه السلام» نظرم را جلب کرد، و با مشغله‌های زیادی که داشتم چون علاقه داشتم تا در این راه بلکه بتوانم افتخاری را نصیب خود کرده و نام خود را در زمره‌ی خدمتگزاران این آستان مقدس ثبت نموده باشم تدوین مقاله‌ای را در این موضوع به عهده گرفتم، و به خیال خود آسان‌ترین و کم‌کارترین آنها را انتخاب کردم. اما با شروع به کار و تهیه‌ی یادداشت‌ها و مطالعات مقدماتی، ناگهان خود را در میان دریائی از مطالب متنوع و بحث‌های گوناگونی یافتیم که هر کدام به نوعی با تدوین این مقاله مربوط می‌شد و از این رو ناچار شدم تنها به بحث در همان محدوده‌ی موضوع انتخابی که «جنبه‌های اخلاقی و سیره‌های عملی امام علیه السلام» بود اکتفا نموده، و از آن محدوده پا فراتر نگذارم، گرچه آن نیز دریای بی‌کرانی است. و قبل از شروع بحثهای مقدماتی برای اینکه طولانی شدن مقاله شما را خسته نکند و موجب ملال و کسالت شما نگردد توجه شما را به حدیث شریفی که در باب امامت حضرت رضا علیه السلام وارد شده جلب [صفحه ۴۰۶] می‌کنم، و پس از آن به بحث خود می‌پردازم: عیاشی به سندش از علی بن ابی حمزه روایت کرده که می‌گوید: به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: پدرت ما را از جانشین پس از خود آگاه کرد خوب است شما هم ما را از امام پس از خود آگاه فرمائی؟ در این وقت امام موسی بن جعفر علیه السلام دست مرا گرفت و حرکتی داده فرمود: «ما كانَ اللهُ يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ [۱]. (و با قرائت این آیه‌ی شریفه به من فهماند که خدای تعالی حجت خود را بر مردم تمام خواهد کرد) ... علی بن ابی حمزه گوید: در این وقت مرا چرت و خواب گرفت و چرتی زد» «فَحَفَقْتُ» امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «مَهْ لَمَّا تَعَوَّذَ عَيْنِيكَ كَثْرَةَ النَّوْمِ فَإِنَّهَا أَقَلُّ شَيْءٍ فِي الْجَسَدِ شُكْرًا» مواظب باش! چشمان خود را به پر خوابی عادت ندهی که چشم از هر عضو دیگری در بدن انسان کم سپاس تر و شکر گزاریش کمتر است! [۲]. [صفحه ۴۰۷]

مقدمه‌ی اول

درباره‌ی اینکه اخلاق چیست و از چه مقوله‌ای است بحث بسیار است جمعی مانند سقراط و افلاطون و همفکران شان اخلاق را از مقوله‌ی علم می‌دانند و معتقدند اگر علم و دانش در جامعه گسترش یابد و مردم تشخیص خوب و بد کارها را بدهند خود به خود از کارهای زشت پرهیز کرده و به اخلاق حمیده رو آور می‌شوند. گروهی مانند ارسطو عقل و اراده را نیز دخیل دانسته و گفته‌اند: علم تنها، برای اخلاقی شدن انسان کافی نیست و تا اراده تقویت نشود و عقل به کار نیفتد و از دستورات آن پیروی نشود، انسان اخلاقی نمی‌شود، و پیرو دستورات اخلاقی نخواهد شد. دسته‌ای نیز معتقد به نسبت اخلاق بوده و گفته‌اند: خوبی و بدی کارهای

اخلاقی تابع شرایط زمانی و مکانی است و ممکن است یک عمل (مانند راستی و درستی) در یک جا و یا در یک زمان خوب و در جای دیگر بد باشد ... گروهی نیز اخلاق را بر وجدان فطری متکی دانسته و گفته‌اند: باید ندهای وجدانی را تقویت کرد، زیرا اگر این ندها به خوبی شنیده شود و با تقویت آنها و پاک شدن محیط آنها ندهای مخالف خاموش گردد، دیگر زمینه‌ای برای مخالفت با اخلاق باقی نمانده و انسان خود به خود اخلاقی [صفحه ۴۰۸] می‌شود و خلاصه داروی دردهای انسان در وجود خود او است اگر چه خود نداند «... انک منک و دوائک فیک» ... عقائد دیگری نیز در اینجا هست مانند اینکه گفته‌اند: اخلاق خوب یعنی پیروی از قوانین اجتماعی - و این نظر هگل است - و یا اینکه گفته‌اند: اخلاق زیبایی است، و بایستی حس زیبایی را در بشر پرورش داد، زیرا انسان وقتی زیبایی راست گوئی را درک کرد دروغ نمی‌گوید، و هنگامی که زیبایی امانت را دید خیانت نمی‌کند ... در اینجا یک عقیده‌ی جالب و تازه‌ای هم وجود دارد که شاید بهترین و صحیح‌ترین عقیده‌ها - یا لاقلاً بی‌اشکال‌ترین آنها باشد، و یا به قول استاد مرحوم شهید مطهری مؤثرترین و کاربردترین وسیله برای اخلاقی شدن باشد ... - و آن عقیده این است که - اخلاق از مقوله‌ی محبت و ارادت است ... یعنی کسان‌ی اخلاقی می‌شوند و در این راه از دیگران موفق‌تر هستند که در برابر یکی از مردان بزرگ الهی و افراد کامل در علم و عمل و الگوهای اخلاقی سر تسلیم و ارادت فرود آورده و از دستورات و رفتار و کردارهای آنها درس گرفته و خود را متخلق به اخلاق و مکارم اخلاق آنها گرداند ... و چنین کسی است که ره صد ساله را یک شبه می‌پیماید، و مکتب نرفته مسأله آموز صد مدرس می‌گردد، و در راه اصول به هدف و رسیدن به سر منزل مقصود از هیچ راهزن و دیو و ددی هم واهمه ندارد ... و بهتر است متن نوشته استاد را در اینجا بشنوید که در کتاب (جاذبه و دافعه‌ی علی علیه‌السلام) می‌گوید: برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس طرق مختلفی پیشنهاد شده است، و مشربهای گوناگونی پدید آمده است، از جمله مشرب سقراطی است، طبق این مشرب انسان باید خود را از راه عقل و تدبیر اصلاح کند، آدمی اول باید به فوائد تزکیه و مضرات آشفتگی اخلاق [صفحه ۴۰۹] ایمان کامل پیدا کند و سپس با ابزار دستی عقل یک یک صفات مذموم را پیدا کند - مثل کسی که می‌خواهد موها را تک تک از داخل بینی بچیند، یا مثل کشاورزی که از لابلا‌ی زراعت با دست خود یک یک علفهای هرزه را بکند، یا مثل کسی که می‌خواهد گندم را با دست خود از ریگ و کلوخ پاک کند - فیلسوفان اصلاح اخلاق را از فکر و حساب می‌خواهند، مثلاً می‌گویند: عفت و قناعت باعث عزت و شخصیت انسان است در نظر مردم، و طمع و آز موجب ذلت و پستی است، یا می‌گویند: علم موجب قدرت و توانائی است، علم چنین است و و علم چنان... .. یا می‌گویند: حسد و بدخواهی بیماری روحی است، از نظر اجتماعی عواقب سوئی را دنبال خواهد داشت و از این قبیل سخنان. شک نیست که این راه راه صحیحی است، و این وسیله، وسیله‌ی خوبی است، اما سخن در میزان ارزش این وسیله است با مقایسه با یک وسیله‌ی دیگر ... و بحث در این است که میزان برد این وسائل چقدر است. اهل عرفان و سیر و سلوک به جای پویش راه عقل و استدلال راه محبت و ارادت را پیشنهاد می‌کنند، می‌گویند: کاملی را پیدا کن و رشته‌ی محبت و ارادت او را به گردن دل بیاویز که از راه عقل و استدلال، هم بی‌خطر تر است و هم سریع‌تر، در مقام مقایسه این دو وسیله مانند وسائل دستی قدیم و وسائل ماشینی می‌باشند، تأثیر نیروی محبت و ارادت در زائل کردن ردائیل اخلاقی از دل، از قبیل تأثیر مواد شیمیائی بر روی فلزات است مثلاً یک کلیشه ساز با تیزاب اطراف حروف را از بین می‌برد نه با ناخن و یا سر چاقو و یا چیزی از این قبیل، اما تأثیر نیروی عقل در اصلاح مفاسد اخلاقی مانند کار [صفحه ۴۱۰] کسی است که بخواهد ذرات آهن را از خاک با دست جدا کند، چقدر رنج و زحمت دارد؟ اگر یک آهن ربای قوی در دست داشته باشد ممکن است با یک گردش همه‌ی آنها را جدا کند، نیروی ارادت و محبت مانند آهن ربا صفات رذیله را جمع می‌کند و دور می‌ریزد، به عقیده‌ی اهل عرفان، محبت و ارادت پاکان و کاملین همچون دستگاہ خود کاری، خود به خود ردائیل را جمع می‌کند و بیرون می‌ریزد، حالت مجذوبیت اگر به جا بیفتد از بهترین حالات است و این است که تصفیه‌گر و نبوغ بخش است. آری آنان که این راه را رفته‌اند، اصلاح اخلاق را از نیروی محبت می‌خواهند و به قدرت و ارادت تکیه می‌کنند، و تجربه نشان داده است

که آن اندازه که مصاحبت نیکان و ارادت و محبت آنان در روح مؤثر افتاده است خواندن صدها جلد کتاب اخلاقی مؤثر نبوده است. استاد در اینجا پس از نقل اشعاری از مولوی که از آن جمله گوید: هر که را جامی ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما برای تأیید گفتار خود گوید: گاهی بزرگان را می‌بینیم که ارادتمندان آنان حتی در راه رفتن و لباس پوشیدن و برخوردها و ژست سخن از آنان تقلید می‌کنند، این تقلید اختیاری نیست، خود به خود و طبیعی است نیروی محبت و ارادت است که در تمام ارکان هستی محب اثر می‌گذارد و در همه حال او را هم‌رنگ محبوب می‌سازد، این است که هر انسانی باید برای اصلاح خویش دنبال اهل حقیقتی بگردد و به او عشق بورزد تا [صفحه ۴۱۱] راستی بتواند خویش را اصلاح کند. گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک در گه اهل هنر شوی انسانی که قبلا هر چه تصمیم می‌گرفت عبادت یا عمل خیری انجام دهد باز سستی در ارکان همتش راه می‌یافت، وقتی که محبت و ارادت آمد دیگر آن سستی و رخوت می‌رود و عزمش راسخ و همتش نیرومند می‌گردد. و سپس اشعاری هم از مرحوم علامه‌ی طباطبائی نقل می‌کند. و البته باید دانست که استاد در کتاب دیگری که به نام فلسفه‌ی اخلاق دارد این عقیده را نیز در باب اخلاق ذکر کرده و ایراد هائی به جامعیت و مانعیت آن می‌گیرد، اما در همان کتاب نیز آن را کم اشکال تر از دیگر عقاید ذکر شده در این باب می‌داند، ولی همان گونه که در خلال کلمات استاد بود تجربه نشان داده که این راه برای رسیدن به مقصود از راه‌های دیگر نزدیک‌تر، و این وسیله مؤثرتر و کاربرد تر از دیگر وسائل می‌باشد. و این همان مطلبی است که استاد ایشان یعنی مرحوم علامه‌ی طباطبائی (ره) در تفسیر شریف المیزان با بیانی علمی آن را بیان داشته و خلاصه‌ی گفتار آن مرحوم که در ذیل تفسیر آیه‌ی شریفه «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در دو جا به تفصیل بیان داشته این است که: «راه رسیدن به ملکات فاضله و اخلاقی شدن تمرین و تکرار اعمال صالحه است و مقدمات تحصیل آن از یکی از دو راه ممکن است: ۱- توجه به منافع و آثار دنیوی آن از راه تشخیص خوب و بد و آثار [صفحه ۴۱۲] و فوائد دنیوی آن، که هدف اخلاقی شدن در اینجا محبوبیت اجتماعی و ستایش افراد اجتماع است. ۲- از راه توجه به فوائد و پاداش‌های اخروی، چنانچه در قرآن از این راه مردم را به اخلاقی شدن و انجام کارهای نیک ترغیب فرموده ... که هدف از اخلاقی شدن در اینجا رسیدن به کمال واقعی و نعمتهای اخروی است. ولی در اینجا راه سومی وجود دارد که مبنای کتابهای آسمانی و تعلیمات انبیاء است و مخصوص به قرآن است و آن ایجاد محبت و عشق به خدا است، از این طریق که انسان متوجه شود همه‌ی کمالات و عزت‌ها و قدرتها در او است، که هدف در اینجا شخص خدا است نه کسب فضائل اخلاقی برای محبوبیت اجتماعی و نه رسیدن به نعمتهای اخروی بلکه هر چه را می‌خواهد برای خدا می‌خواهد و هر کاری را انجام می‌دهد برای رسیدن به او و متصف شدن به صفات او است. با این توضیح که چون ایمان انسان نسبت به خدای تعالی رو به کمال می‌رود تدریجاً حالت جذب و عشق به خدای تعالی در او زیادتر می‌شود «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» تا بدانجا که خدا را چنان عبادت می‌کند که گویا او را می‌بیند، و همین معنی او را وادار به پیروی از پیغمبر اکرم (و اولیای الهی) در تمام افعال و حرکات می‌کند. زیرا عشق به چیزی مستلزم عشق به آثار آن است و پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز از آثار و آیات او است [۱۱]. [صفحه ۴۱۳] و آتش این عشق به جانی می‌رسد که از همه چیز صرف نظر کرده و تمام توجهش به ذات او معطوف می‌گردد و تنها او را دوست می‌دارد، زیرا هر جمال و کمالی را که مشاهده می‌کند شمه‌ای و نمونه‌ای از آن کمال بی‌منتهی و جمال بی‌پایان را مشاهده می‌کند و هر چه را می‌بیند او را می‌بیند [۱۲]، و خلاصه اینکه عشق و محبت خود را از همه چیز برمی‌گیرد و به خدای یکتا و معشوق حقیقی می‌سپرد، چون استقلال واقعی را تنها در او نمی‌گردد و هر چه جز او است در نظرش استقلال ندارد ... و به این ترتیب طرز فکر او با دیگر مردم تفاوت بسیار دارد، زیرا تا کنون اگر دنبال فضیلتی می‌رفت به خاطر این بود که فضیلت انسانی است و اگر از کار زشتی پرهیز می‌کرد به خاطر آن بود که از رذائل انسانی بود ولی اکنون سراسر وجودش را خدا گرفته، و جز خدا چیزی نمی‌خواهد، و جز او نمی‌جوید، و غیر او را نمی‌طلبند، و از غیر او نمی‌هراسد، فعل و ترک،

انس و وحشت، خوشنودی و غضب، و خلاصه تمام افعال و افکار و حالات او برای خدا و بسوی خدا است توجهی به فضیلت و غیر فضیلت و ستایش مردم و مذمت آنها، و بلکه به دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ ندارد و تنها او را می‌طلبد و او را می‌جوید... اکنون ما می‌خواهیم از نتیجه‌ی تحقیق و بیان این دو استاد بزرگوار، و یا این استاد و شاگرد دانشمند یک استفاده‌ی دیگری هم برای بحث خود بنمائیم، و آن این که عشق و محبت به خدا است که می‌تواند چنین اثر مهم و عارفانه‌ای داشته باشد، و ما اگر به خاطر علائق دنیوی و وساوس شیطانی و [صفحه ۴۱۴] نفسانی و ضعفهای دیگری که داریم نتوانیم به آن درجه از ایمان و عشق به حق تعالی برسیم و از این طریق متخلق به اخلاق الهی گردیم، ولی با نسبت کمتری از راه عشق و محبت به اولیای الهی و رهبران دینی - که به تعبیر استاد طباطبائی - عشق به آنها نیز عشق به خدا است می‌توانیم خود را به مراحل از کمال انسانی و مکارم اخلاقی برسانیم. از مرحوم شیخ انصاری (ره) نقل شده که گفته است این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌گوید: «الهِی مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ» «منحصر به خود آن حضرت است، و شخص دیگری نمی‌تواند چنین ادعائی بکند، و از این راه ما نیز به طور معمول نمی‌توانیم به آن درجه از معرفت حق برسیم. و مهم برای ما پیدا کردن همین راه یعنی راه محبت و عشق بود که با راهنمایی این دو استاد بزرگوار راهبر دار شدیم و به یاری خدا این راه را در پیش خواهیم گرفت. به خصوص که ما از طرح این بحث و انتخاب این موضوع نیز همین هدف را تعقیب می‌کنیم که می‌خواهیم با عنوان کردن جنبه‌های اخلاقی زندگی امام علیه‌السلام آن را الگویی برای خود قرار داده و با استفاده از سرمایه‌ی محبت و ارادت به این خانواده که بحمدالله در اختیار داریم در اصلاح اخلاق خود و دیگران بکوشیم. و به عبارت دیگر ما می‌خواهیم با شناخت جنبه‌های اخلاقی و سیره‌های عملی یکی از مردان بزرگ الهی آن را برای خود الگویی قرار داده و اخلاق خود را نیکو کنیم، و سرمایه و ابزار آن را نیز که محبت به این خاندان باشد خدای تعالی در دل‌های ما به ودیعت نهاده و این نعمت بزرگ را به ما عنایت فرموده است «وَلَهُ الْحَمْدُ» و ما به راستی اگر بتوانیم از همین راه محبت و ارادت به این خاندان به [صفحه ۴۱۵] این هدف عالی برسیم به کمال مطلوب و به سعادت واقعی خود رسیده‌ایم، و شاید یکی از معانی صحیح روایاتی همچون: «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ» [۱۱]. و یا حدیث معروف: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» [۱۲]. نیز همین باشد، و یا این حدیث که چند تن از علمای اهل سنت نیز مانند فخر رازی و زمخشری و دیگران نقل کرده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا، أَلَا وَ مَنْ مَيَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَيَاتَ مَغْفُورًا لَهُ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ» [۱۱...]. نیز همین باشد، یعنی محبتی که انسان را به اصلاح و کمال اخلاقی برساند و وسیله‌ی تهذیب و تصفیه‌ی وجود گردد، و گرنه صرف دوستی قلبی بدون عمل چنین خاصیتی نمی‌تواند داشته باشد! زیرا به راستی اگر محبت خدا و اولیای او در وجود کسی پیدا شد دیگر نافرمانی و معصیت و رذائل اخلاقی در وجود او نخواهد بود، همان گونه که [صفحه ۴۱۶] خدای تعالی فرموده: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» [۱۲] دل انسانی یا جای محبت رحمان و اولیای رحمان است و یا جای دوستی شیطان و پیروان شیطان و دو محبت در یک دل ننگند، و همان گونه که امام صادق علیه‌السلام فرموده: «مَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ عَصَاهُ» [۱۱] کسی که نافرمانی خدا کند، خدای عزوجل را دوست ندارد (و محبت حق تعالی در وجود او نخواهد بود). امام صادق علیه‌السلام سپس به این رباعی مثل جست. تَعَصَى الْإِلَهِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ [۱۱]. و شاید علت آن نیز این باشد که اگر محبت خدا در دلی آمد، و انسان در وادی محبت حق قرار گرفت، و درصدد کسب محبت برآمد، خدا نیز او را یاری کرده، و بلکه چنین کسی مورد محبت حق تعالی قرار گرفته و خدا نیز او را دوست می‌دارد و همان اکسیر و کیمیای بزرگ دوستی خدا است که چون به وجود او خورد وجود او را نیز کیمیا می‌کند، تا جایی که کارهای خدائی از او سرزند و مصداق آن حدیث شریف قدسی قرار گیرد که خدا فرمود...: «مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتَهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّفَالَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَّبْتُهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ» [صفحه ۴۱۷] وَ بَصْرَهُ الَّذِي

يُبَصِّرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنطقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا إِذَا دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِذَا سَأَلَنِي أُعْطَيْتُهُ» [... ۱۲]. بنده‌ی من به وسیله‌ی چیزی محبوب‌تر از آنچه بر او فرض کرده‌ام نزد من دوستی نجوید، و او پیوسته از طریق نافله (و مستحبات) به درگاه من دوستی جوید تا آنگاه که من او را دوست دارم، و چون او را دوست بدارم گوشش شوم که بدان بشنود، و دیده‌اش گردم که بدان ببیند، و زبانش شدم که بدان سخن گوید، و دستش گردم که بدان برگیرد، و پایش شوم که بدان راه رود، هر گاه مرا بخواند اجابتش کنم، و هر گاه از من درخواست کند عطایش دهم ... که البته این حدیث و نظایر آن که در کتاب شریف اصول کافی و دیگر کتابها آمده، نیاز به شرح و توضیح بیشتری دارد که این منحصر جای آن نیست و ما نیز این بخش گفتار خود را به همین جا خاتمه دهیم. [صفحه ۴۱۸]

مقدمه‌ی دوم

بر خلاف آنچه برخی پنداشته‌اند اخلاق نسبی و اضافی نیست، و اصول اساسی و قوانین کلی آن تابع شرایط زمانی و مکانی نیست، و مادر زندگی و سیره‌ی پیامبران و ائمه‌ی اطهار یک اصول کلی و قوانین اخلاقی مسلمی را مشاهده می‌کنیم، که در هر حال و در هر زمان و مکانی از آنها پیروی می‌کرده‌اند، و یک اصول و معیار هائی نیز بوده است که هیچ گاه از آنها پیروی و استفاده نمی‌کرده‌اند، و اینکه برخی پنداشته‌اند که اخلاق نسبی است و مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد افکار عمومی و شرائط زمانی و مکانی است و معیار فضیلت و رذیلت قبول و رد اجتماع است، از نظر قرآن و منطبق ائمه‌ی اطهار مردود است. اصول کلی اخلاقی از نظر ائمه‌ی دین قابل تغییر و تبدیل نبوده و در هر جا و هر زمان قابل عمل است و خود نیز همه جا ملزم به مراعات آن اصول بوده‌اند. ائمه‌ی دین (علیهم السلام) همه جا و در هر شرط و زمانی در برابر ظلم و تجاوز و طاغوتیان می‌ایستادند در هر شرائطی با آنها مبارزه می‌کردند، و هیچ گاه با آنها سازش نکرده و در هیچ شرائطی با آنها کنار نمی‌آمدند ... چنانچه هیچ گاه از ظلم و تجاوز و مکر و حيله و فریب و نیرنگ برای پیشرفت کار خود استفاده نمی‌کردند ... و این یکی از امتیازات بزرگ مردان الهی و تفاوت آنها با سایر [صفحه ۴۱۹] زمامداران مادی و کشورگشایان دیگر جهان بوده است ... و بعید نیست این تعریف «نسبی بودن اخلاق» نیز از سوی همان زمامداران مادی و جیره‌خواران و فیلسوف مآبان حقوق بگیر دربار های آنان به جوامع بشری عرضه شده و با تبلیغات وسیع آنان جزء تعریفهای اخلاق در کتاب‌های علمی ذکر شده، چنانچه نظائر این دخالت‌های ناروا و عرضه های غلط را در سایر شئون فرهنگی و اجتماعی و تاریخی اسلام مشاهده می‌کنیم، که برای پیشرفت مقاصد مادی و دنیاپرستی خود همه چیز و حتی آیات مبارکه‌ی قرآنی را به نفع خود و اغراض و مطامع خود تفسیر می‌کرده‌اند، و گرنه کیست که نداند ظلم در همه جا و در هر زمان قبیح و زشت است و عدل و داد در هر جا و هر زمان نیکو و ممدوح و زیبا است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: «وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذَىٰ مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَىٰ النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ- وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوْاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۱۳]. به خدا سوگند معاویه از من زیرک تر نیست بلکه او نیرنگ می‌زند و گناه می‌کند و اگر زشتی و ناپسندی نیرنگ نبود من از زیرک ترین مردم بودم، ولی هر نیرنگی فسق و گناه است و هر گناهی کفر است، و هر نیرنگ بازی را در روز قیامت پرچمی است که بدان شناخته خواهد شد. [صفحه ۴۲۰]

مقدمه‌ی سوم

در شناخت سیره‌ی عملی پیغمبر و امام (علیهم السلام) باید توجه داشته باشیم که سیره به همان اصول عملی و روشها و شیوه‌هایی که در زندگی فردی و اجتماعی آنان بوده است گفته می‌شود نه به تاریخ زندگی آنها، و این یک اشتباهی است که گاهی دیده می‌شود که به هر چه در تاریخ زندگانی پیغمبر و امام نوشته شده سیره گفته می‌شود، سیره‌ی ابن هشام سیره‌ی حلبیه، سیره‌ی

المصطفی، و سیره‌های دیگر در صورتی که «سیره» در لغت بر وزن «فعله» است، و این صیغه برای فهماندن نوع عمل به کار می‌رود. یک وقت می‌گوئیم «جلسه» به فتح جیم که به معنای نشستن است و یک وقت می‌گوئیم «جلسه» بکسر جیم که به معنای یک نوع و یک سبک نشستن خاصی است، و هم چنین است سایر استعمالات این وزن مانند «مدحه» و امثال آن ... بنابراین سیره به همان سبک‌ها و روش‌های خاص و شیوه‌های زندگی پیغمبر و ائمه‌ی دین گفته می‌شود، یعنی همان اصول و روشهای اخلاقی و عملی ثابتی که در برخورد با دشمنان، با دوستان، با مردم عاری، با افراد خانواده، در تبلیغ، در رهبری، در فرماندهی، در عبادت، در تجارت، در سیاست، و خلاصه در تمام شؤون زندگی داشتند، و به عنوان اصل و قانون در زندگی آنها حکم فرما بود و برای ما هم باید همان اصول و روشها الگو و [صفحه ۴۲۱] راهنما باشد، و گرنه برای ما دانستن اینکه امام رضا علیه‌السلام مثلا در چه روزی به طور تحقیق به دنیا آمده و چه روزی بطور تحقیق از دنیا رحلت فرموده و به شهادت رسیده و یا شکل و شمائل آن بزرگوار چگونه بوده، و خصوصیات جسمی و شخصی آن حضرت چگونه بوده است خیلی مهم و آموزنده نیست و دانستن و شناختن آن، سیره شناسی نیست چون اینها سیره آن حضرت نیست «... سیره» آنهایی است که شیوه‌ی عمل آن بزرگواران را در زندگی به ما نشان می‌دهد و به طور ثابت و پیوسته در زندگی آنها دیده می‌شود، و معمولا در اخبار و روایات هم به صورت «کان» ... و مشتقات آن بیان شده که فهماننده‌ی استمرار و پیوستگی عمل می‌باشد، و خود آن بزرگواران نیز همان را از پیروانشان خواسته‌اند ... مثلا می‌بینیم در زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌نویسند: *كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) خَفِيفَ الْمُتُونَةِ* [... ۱۴]. و از آن سو در تاریخ نیز می‌خوانیم که چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر سر جنازه‌ی زید بن صوحان یکی از اصحاب رسول خدا و یاران صدیق و با وفای امیرالمؤمنین (علیهما السلام) که در جنگ جمل شهید شده - می‌آید، و بهترین سیره و روش زندگی او را که از سیره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آموخته به عنوان مدال افتخاری بدو می‌دهد اینگونه از او یادآوری کرده که بر سر جنازه‌اش می‌گوید: *«لَقَدْ كُنْتُ يَا زَيْدُ خَفِيفَ الْمُتُونَةِ كَثِيرَ الْمُعُونَةِ»* [... ۱۵]. [صفحه ۴۲۲] - به راستی ای زید که تو کم خرج و پر کار بودی ... که در هر دو مورد با لفظ «کان» و در یک سیاق و قالب نقل شده، و استفاده‌ی استمرار و عادت و سیره و روش از آن می‌شود. و یا در زندگی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سختی و سازش ناپذیری او در امور دینی حتی بزرگان اهل سنت درباره‌اش گفته‌اند ... *«كَانَ عَلِيٌّ وَاللَّهِ سَيِّهَمًا صَابِئًا مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى عِدْوِهِ ... لَمْ يَكُنْ بِالتَّوَمِيَّةِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ لَمَّا بِالمُؤَمِّةِ فِي دِينِ اللَّهِ»* ... [۱۶]. - به خدا علی تیری بود از تیرهای خدا بر دشمنانش که خطا نمی‌رفت ... و درباره‌ی آنچه مربوط به خدا بود و کارهای خدائی، خواب نداشت، و در مورد دین خدا ملامت پذیر نبود ... و در مورد مالک اشتر نیز که یکی از یاران با ایمان و ارادتمندان واقعی علی علیه‌السلام است خود آن بزرگوار هنگامی که او را به مصر می‌فرستد در نامه‌ای به مردم مصر می‌نویسد: *«فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَيْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَمَّا يَنْبَأُ أَيْامَ الخَوْفِ وَ لَمَّا يَنْكُلُ عَنِ الأَعْيَادِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ أَشَدَّ عَلَى الفَجَارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ وَ هُوَ مَالِكُ بَنِ الحَارِثِ ... فَاسْتَمَعُوا لَهُ ... فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سِيُوفِ اللَّهِ لَا كَيْلُ الطُّبَّةِ وَ لَا نَابِي الضَّرْبِيَّةِ»* [... ۱۷]. به راستی که بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما گماشتم که در روزهای ترس نخوابد، و ساعت‌های وحشت از دشمن سرباز نزند، بر فاجران از سوزش آتش سخت‌تر است و او مالک است، از وی فرمانبر یابد ... که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه لبه‌ی آن کند و نه ضربت او بی‌اثر ... [صفحه ۴۲۳] و یا اینکه می‌بینیم درباره‌ی خود آن بزرگوار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: *«عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الحَوْضَ»* [... ۱۸]. و درباره‌ی عمار نیز آن یار دیرینه و باوفایش می‌خوانیم که فرمودند *«أَنَّ عَمَّارًا مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ»* [... ۱۹]. - به راستی که عمار با حق است و حق با او است می‌گردد عمار با حق هر کجا که او بگردد [... صفحه ۴۲۴] اکنون که این مقدمات را مطالعه نمودید وارد بحث اصلی خود می‌شویم که همان بحث درباره‌ی جنبه‌های اخلاقی و سیره‌ی عملی امام هشتم حضرت علی بن موسی علیه‌السلام است، یعنی همان اصول اخلاقی و روشهای عملی زندگی آن بزرگوار که می‌تواند برای ما بهترین درس و آموزنده‌ترین شیوه‌های عملی زندگی در رسیدن به سعادت‌های دنیا و

آخرت باشد. و البته این اصول و روشها بسیار است که ما ناچاریم همه‌ی آنها را تحت چند عنوان در آورده و به سه دسته تقسیم کنیم: ۱- سیره و روش امام علیه‌السلام در ارتباط با خدا ۲- سیره و روش امام علیه‌السلام در ارتباط با خود ۳- سیره و روش امام علیه‌السلام در ارتباط با خلق [صفحه ۴۲۵]

در ارتباط با خدا

اشاره

این بزرگترین امتیاز مردان الهی است که محور اصلی زندگی آنها را خدای تعالی و عشق به خدا تشکیل می‌داده و هر چه را می‌خواستند برای خدا می‌خواستند، و تمام ابعاد وجودی زندگی آنها را خدا فرا گرفته بود، رضای خدا، امر خدا، نهی خدا، توکل به خدا توجه به خدا... و خلاصه هر چه را می‌دیدند خدا بوده همان گونه که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ». و یکی از بزرگان اهل سنت درباره‌ی آن بزرگوار گفته است: «وَكَانَتْ حَرَكَاتِهِ وَسَكَنَاتِهِ جَمِيعًا لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ، وَكَانَ لَا يَأْخُذُ وَلَا يُعْطَى إِلَّا بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ» [۲۰]. - هر جنبش و هر سکونی در آن بزرگوار بود همه برای خدا و در راه خدا بود، و نمی‌گرفت و نمی‌داد جز به حق و عدالت. و روزی که صعصعه بن صوحان به عیادت آن بزرگوار می‌آید پیام خود را به آن بزرگوار با این جمله آغاز می‌کند: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَيًّا وَمَيِّتًا، فَوَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ اللَّهُ فِي صَدْرِكَ عَظِيمًا» [۲۱]. [صفحه ۴۲۶] ای امیرمؤمنان خدایت رحمت کند در حال حیات و ممات، که به خدا سوگند خدا در سینه و دل تو بزرگ و عظیم بود... و همین شدت توجه به خدا موجب شده بود تا آنی از حق غافل نشوند، و اگر گاهی حالت غفلت در خواب یا بیداری به آنها دست می‌داد آن را برای خود گناهی محسوب داشته و به درگاه خدا به عنوان گناهی بزرگ از آن استغفار می‌کردند. و یکی از اسرار بقای آنها در طول تاریخ جهان با همه‌ی تحولات و دگرگونی‌های هائی که داشته همین است که آنها رنگ خدائی به خود گرفته و «وجه الله» و «وجه عندالله» شده بودند و هر کس چنین شد فنا و نابودی ندارد که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» و «كُلُّ مَرْنٍ عَلَيْهَا فَا نِ، وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». و ما در زندگی هر یک از انبیاء الهی و ائمه‌ی بزرگوار دین نمونه‌های فراوانی برای تأیید و شاهد داریم که فرصت اشاره به آنها را نیز نداریم و تنها یکی دو نمونه از زندگی حضرت رضا علیه‌السلام را ذیلاً می‌آوریم: رجاء بن ابی ضحاک کسی است که به دستور مأمون به مدینه رفت و امام علیه‌السلام را به مرو آورد، وی طبق روایتی تمام جزئیات زندگی امام را در طی یک شبانه روز و یک ۲۴ ساعت کامل نقل کرده، و بسیار جالب و خواندنی است، و کسی که آن حدیث را بخواند می‌فهمد که جز امام معصوم کسی طاقت و قدرت انجام آن همه عبادت را در یک شبانه روز ندارد. وی نخستین جمله‌ای را که پس از ذکر مأموریت خود نقل می‌کند این جمله است که می‌گوید: مأمون به من دستور داده بود آن حضرت را از طریق بصره و اهواز و فارس [صفحه ۴۲۷] ببرم و از راه قم عبور ندهم، و به من دستور داده بود که در شب و روز شخص خودم از او نگهبانی و حفاظت کنم تا وقتی که بر او وارد شویم، و من از مدینه تا مرو همراه آن بزرگوار بودم، آنگاه به عنوان پیش درآمد سخن خود اینگونه می‌گوید: «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ مِنْهُ وَلَا أَكْثَرَ ذِكْرًا لَهُ فِي جَمِيعِ أَوْقَاتِهِ مِنْهُ وَلَا أَشَدَّ خَوْفًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» - ... یعنی به خدا سوگند ندیدم مردی را که نسبت به خدای تعالی از وی بیشتر پرهیز داشته، و از او بیشتر به یاد خدا در همه اوقات زندگی باشد و خوف او نسبت به خدای تعالی بیش از او باشد! و سپس عبادت‌ها و نماز و دعا و قرآن حضرت را نقل می‌کند، که به راستی خواندنی است [۲۲...]. و در حدیث دیگری است که مردی به آن حضرت عرض کرد: «أَنْتَ وَاللَّهِ خَيْرُ النَّاسِ!». تو به خدا سوگند بهترین مردم هستی! امام علیه‌السلام به او فرمود: «لَا تَخْلِفْ يَا هَذَا! خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَطْوَعَ لَهُ وَاللَّهِ مَا نَسِخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ آيَةً- وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ- لَتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. ای مرد، قسم

نخور، که بهتر از من کسی است که از خدای عزوجل بیشتر تقوا داشته و فرمان بردار تر باشد، به خدا این آیه نسخ نشده که خدا فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ [۲۳]. و همین تقوای شدید از خدا و توجه عمیق آن حضرت به خدا بود که در [صفحه ۴۲۸] همه‌ی حالات و در همه جا آن بزرگوار را مستقیم و استوار نگاه می‌داشت، و تعریفها و تنقیدها و کاخ‌ها، و مدح‌ها و ذم‌ها در روح استوار و خدائی او تأثیری نمی‌گذارد. و ولیعهدی مأمون را نیز اگر می‌پذیرد برای خدا می‌پذیرد زیرا همان گونه که می‌دانیم تحت فشار مأمون قرار گرفت و مورد تهدید قطعی او واقع گردید تا آنجا که مأمون رسماً به آن حضرت گفت: «... لِئِنْ قَبِلْتَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ وَإِلَّا أَجَبْتُكَ عَلَى ذَلِكَ فَإِنْ فَعَلْتَ وَإِلَّا ضَرَبْتُ عَنْكَ» [۲۴]. اگر نپذیری تو را مجبور خواهم کرد، و اگر پافشاری کنی گردنت را خواهم زد ... و در اینجا بود که امام علیه‌السلام به ناچار پذیرفت، و در پایان مراسم نیز دست به درگاه خدای تعالی بلند کرده گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ فَلَمَّا تَوَخَّجْتَنِي كَمَا لَمْ تَوَخَّجْ عَيْدَكَ وَ نَبِيَّكَ يُوسُفَ حِينَ دُفِعَ إِلَيَّ وَ لَأَيَّةُ مُضِيرٍ» بار خدایا تو می‌دانی که من مجبور و درمانده شدم پس در این باره مرا مؤاخذه نکن همان گونه که بنده و پیامبرت یوسف را مؤاخذه نفرمودی هنگامی که حکومت مصر را پذیرفت! [۲۵]. و به همین جهت است که می‌بینیم در پاسخ خارجی مذهب و یا صوفی مسلکی که خدا را فقط در خرقة و سجاده و لباس چرکین و نان و سرکه محدود کرده بودند، و به عنوان اعتراض و یا نصیحت به آن بزرگوار عرض کردند: [صفحه ۴۲۹] «الْأُمَّةُ تَحْتَاجُ إِلَى مَنْ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِيشَ وَ يَزُكُّ الْحِمَارَ وَ يَعُوذُ الْمَرِيضَ!؟». مردم به رهبری نیازمند هستند که نان خشک بخورد و لباس زبر و خشن بپوشد و الاغ سوار شود، و به عیادت بیمار برود! امام علیه‌السلام ناراحت شده و حضرت یوسف علیه‌السلام را نمونه آورده و سپس برای رفع این اشتباه و اصلاح این فکر غلط می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرَادُ مِنَ الْإِمَامِ قِسْطُهُ وَ عَدْلُهُ إِذَا قَالَ صَدَقَ وَ إِذَا حَكَمَ عَدَلَ وَ إِذَا وَعَدَ أَنْجَزَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُحَرِّمْ لَبُوساً وَ لَا مَطْعَمًا». - جز این نیست که خدا از امام و رهبر، عدالت و انصاف می‌خواهد، چون سخن می‌گوید راست بگوید، و چون حکم کند به عدل حکم کند، و چون وعده دهد انجام دهد، خدا لباس و غذا را حرام نکرده! و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق» [۲۶]. و این اشتباه را گاهی برخی از نزدیکان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام نیز دچار شده‌اند که به خیال خود خدا را در حال فقر و نداری و کسالت و بیماری جستجو می‌کردند. و این حدیث را درباره‌ی یکی از اصحاب امام باقر علیه‌السلام روایت کنند که بیمار شد و امام باقر علیه‌السلام به عیادت او می‌رود، و چون از او می‌پرسد: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟» حال تو چگونه است؟. او به خیال خود بهترین پاسخها را داده و می‌گوید: در حالی صبح کرده‌ام [صفحه ۴۳۰] که بیماری را بهتر از سلامت و فقر را بهتر از دارائی و ثروت، و مرگ را بهتر از زندگی می‌دانم! امام علیه‌السلام در پاسخش می‌فرماید ولی ما خانواده این گونه نیستیم! با ناراحتی می‌پرسد: پس شما خانواده چگونه هستید؟ فرمود: ما هر چه را خدا بر ایمان بخواهد همان را می‌خواهیم. یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد و این روایت را ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایة و النهایة [۲۷] نقل کرده که وقتی به امام مجتبی علیه‌السلام عرض شد که اباذر غفاری می‌گوید: «الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْغِنَى وَ السُّقْمُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الصَّحَّةِ؟» یعنی: فقر و نداری نزد من محبوب‌تر از غنا و ثروت است، و بیماری پیش من محبوب‌تر از سلامت است؟ امام علیه‌السلام فرمود: «رحم الله اباذر اما أنا اقول: مَنْ اتَّكَلَّ عَلَى حُسْنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ لَمْ يَتَمَنَّ غَيْرَ مَا اخْتَارَ اللَّهُ لَهُ» خدا رحمت کند ابوذر را! اما من می‌گویم: کسی که کار خود را به اختیار و انتخاب نیکوی خدای تعالی واگذار نماید جز آنچه را خدا برای او انتخاب نماید و بخواهد چیز دیگری آرزو نمی‌کند و نمی‌خواهد. و در همین رابطه ما می‌بینیم که امام علیه‌السلام اگر ولایتعهدی مأمون را می‌پذیرد آن را نیز برای تحصیل رضای خدا و به فرمان خدا می‌پذیرد و در پذیرفتن آن نیز خدای تعالی را مد نظر دارد چنانچه از آغاز نیز با این شرط [صفحه ۴۳۱] می‌پذیرد که در هیچ فرمان و امر و نهی و عزل و نصب و تغییر و تبدیلی در کار حکومت دخالت نکند، [۲۸] و هر بار هم که مأمون کارهایی را به آن حضرت ارجاع می‌داد و یا در پیشامدها استمداد از وی می‌کرد امام علیه‌السلام همان شرط را بیاد او می‌آورد، و گاهی که می‌خواست در این باره متنی بر

آن حضرت بگذارد، امام علیه‌السلام در پاسخش می‌فرمود: «قَوَّ اللَّهُ إِنَّ الْخِلَافَةَ لَشَيْءٌ مَا حَدَّثْتُ بِهِ نَفْسِي وَ لَقَدْ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ أَتَرَدُّ فِي طُرُقِهَا عَلَى دَائِبِي وَإِنَّ أَهْلَهَا وَ غَيْرَهُمْ يَسْأَلُونِي الْحَوَائِجَ فَأَقْضِي بِهَا لَهُمْ فَيَصِيْرُونَ كَالْأَعْمَامِ لِي وَإِنَّ كُتَيْبِي لَنَافِذَةٌ فِي الْأَمْصَارِ وَ مَا زِدْتَنِي فِي نِعْمَةٍ هِيَ عَلَيَّ مِنْ رَبِّي!» [۲۹ ...]. - به خدا سوگند خلافت چیزی نبود که در خاطره‌ی من خطوط کرده باشد، و من در مدینه آزادانه بر مرکب خود در کوچه‌ها رفت و آمد می‌کردم و مردم آن شهر و دیگران حاجت‌های خود را از من می‌خواستند و من انجام می‌دادم و آنها همچون عموهای من می‌شدند و نامه‌های من در شهرها نفوذ داشت و تو نعمتی بر نعمتهائی که پروردگار من به من عطا فرموده بود اضافه نکرده‌ای! و در حدیث دیگری که در روضه‌ی کافی آمده این گونه است که به مأمون فرمود: «إِنَّمَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي دَخَلْتُ فِيهِ عَلَى أَنْ لَمَّا أَمَرْتُ وَ لَمَّا أَنْهَيْتُ وَ لَمَّا أَوْلَيْتُ وَ لَمَّا أَعَزَلْتُ وَ مَا زَادَنِي هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي دَخَلْتُ فِيهِ فِي النِّعْمَةِ عِنْدِي شَيْئاً وَ لَقَدْ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَ كِتَابِي يَنْفُذُ فِي الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَرْكُبُ حِمَارِي وَ أَمُرُّ فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ وَ مَا بِهَا [صفحه ۴۳۲] أَعَزُّ مِنِّي وَ مَا كَانَ بِهَا أَحَدٌ يَسْأَلُنِي حَاجَةً يُمَكِّنُنِي فَصَاوَأَهَا لَهُ إِلَّا قَضَيْتُهَا لَهُ» [۳۰ ...]. - من این کار را که پذیرفتم شرط کردم که امر و نهی و عزل و نصبی نکنم، و این که من پذیرفتم چیزی را بر نعمتهائی که داشتم نیفزود، و من در مدینه بودم و نامه‌ام در شرق و غرب نافذ بود و با این حال آزادانه بر الاغم سوار می‌شدم و در کوچه‌های مدینه می‌گذشتم و کسی در آنجا از من عزیزتر نبود، و کسی در آن شهر نبود که از من حاجتی بخواهد که برای من انجام آن ممکن باشد جز آن که من حاجتش را روا می‌کردم ... نعمتی بر نعمتهائی که پروردگار به من عطا فرموده بود اضافه نکرده‌ای! ... و بالأخره نیز منتظر فرصتی بود تا خود را از زیر بار این منت خارج کرده و عطای مأمون را به لقایش ببخشد، و این فرصت برای امام علیه‌السلام بدست آمد و هنگامی که خبر نارضایتی بنی‌عباس در بغداد از این کار مأمون به مرو رسید، امام علیه‌السلام بلا درنگ به او فرمود: «إِنَّ الْعَامَّةَ لَتَكْرَهُ مَا فَعَلْتَ بِي وَ الْخَاصَّةُ تَكْرَهُ مَا فَعَلْتَ بِالْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ فَالْزَأَى أَنْ تَنْحِينَا عَنْكَ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لَكَ الْخَاصَّةُ وَ الْعَامَّةُ فَيَسْتَقِيمُ امْرُكٌ» [۳۱]. به راستی که توده‌ی (بنی‌عباس) از این که ولایتعهدی خود را به من داده‌ای ناراضی و ناراحتند، و نزدیکان تو نیز در مورد نزدیکی فضل بن سهل به تو ناراحت هستند بهتر آن است که ما را از خود دور کنی تا همه تحت فرمان و اطاعت تو درآیند و نارضایتی‌ها برطرف شود ... باری باز گردیم به دنباله‌ی بحث ... یعنی آنچه در مورد ارتباط با خدا بود: [صفحه ۴۳۳]

در عبادت

برای آگاهی از عبادت امام علیه‌السلام کافی است که خواننده همان حدیث رجاء بن ابی‌الضحاک را یک بار بخواند، و عبادت شبانه‌روزی امام علیه‌السلام را به ساعات شب و روز تقسیم کند تا بفهمد که چه اندازه امام علیه‌السلام در پیشگاه خدا خاضع و از عبادت پروردگار متعال لذت می‌برده، که جای شرح آن نیست، فقط یکی دو جمله از آن را از باب تیمن و تبرک ذکر می‌کنیم که از آن جمله می‌گوید: «وَ كَانَ يُكْتَبُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ بَكَى وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ». - ... و در شب هنگامی که در رختخواب می‌رفت بسیار تلاوت قرآن می‌کرد، و چون به آیه‌ای بر می‌خورد که در آن نام بهشت و یا دوزخ بود می‌گریست و از خدا بهشت را درخواست می‌کرد و از آتش دوزخ به خدا پناه می‌برد. و درباره‌ی نماز شب آن حضرت می‌گوید: «إِذَا كَانَ الثُّلُثُ الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ قَامَ مِنْ فِرَاشِهِ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ الْاسْتِغْفَارِ فَاسْتَاكَ ثُمَّ تَوَضَّأَ ثُمَّ قَامَ إِلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ». - ... و چون ثلث آخر شب می‌شد برمی‌خاست و تسبیح و تحمید و تهلیل و استغفار می‌کرد و مسواک می‌زد سپس به نماز شب می‌ایستاد. و جالب در این حدیث آن است که می‌گوید: «وَ يُصَلِّي صِلْمَةً جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ ... وَ يَحْتَسِبُ [بِهَا] مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ» [۳۲ ...]. [صفحه ۴۳۴] که نماز جعفر طیار را نیز امام علیه‌السلام داخل در نماز شب می‌کرد و به جای چهار رکعت آن محسوب می‌داشته، که طبق روایات دیگری نیز با خواص و ثواب‌های بسیاری که نماز جعفر دارد (@دس) آن در نماز شب به همین صورت که امام علیه‌السلام می‌خوانده ثواب بیشتر و خاصیت زیادتری دارد ... و در روایت دیگری درباره‌ی

عبادت آن حضرت، شخصی به نام ابراهیم بن عباس می‌گوید...: «وَكَانَ كَلَامُهُ كَلْمَهُ وَجَوَابُهُ وَتَمَثُّهُ انْتِرَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَكَانَ يَخْتِمُهُ فِي كُلِّ ثَلَاثٍ وَيَقُولُ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَخْتِمَهُ فِي أَقْرَبِ مِنْ ثَلَاثِهِ لَخَتَمْتُ وَلَكِنِّي مَا مَرَرْتُ بِآيَةٍ قَطُّ إِلَّا فَكَّرْتُ فِيهَا وَفِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتُ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ فَلِدَلِكُ صِرْتُ أَخْتِمُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» [۳۳...]. - یعنی: سخن آن حضرت و پاسخ و تمثیلات وی همه اقتباس از آیات قرآن بود، و قرآن را در هر سه روز یک بار ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهم در کمتر از سه روز نیز می‌توانم ولی به هر آیه‌ای از آیات که می‌گذرم در آن فکر می‌کنم که در چه نازل شده و در چه وقت نازل شده، و از این جهت است که هر سه روز یک بار ختم می‌کنم. و بالأخره هر چه داشت از تقوا و اطاعت از خدا بود: و بالأخره هر چه بدست آورده و هر مقامی را کسب کرده بود از تقوا و اطاعت حق تعالی بود، نه به خاطر خویشاوندی با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و حسب و نسب شریفی که داشت، و این حقیقت را به برادرش زید [صفحه ۴۳۵] گوشزد فرمود در آنجا که او را مخاطب ساخته و می‌فرماید...: «يَا زَيْدُ اتَّقِ اللَّهَ - فَإِنَّا بَلَّغْنَا مَا بَلَّغْنَا بِالتَّقْوَى - فَمَنْ لَمْ يَتَّقِ وَلَمْ يُرَاقِبْهُ فَلَيْسَ مِنَّا وَلَسِيْنَا - مِنْهُ» [۳۴...]. ای زید از خدا بترس که آنچه را ما بدان رسیده‌ایم به وسیله‌ی همین تقوا بوده و هر که تقوا نداشته باشد و خدا را مراقب خود نداند از ما نیست و ما از او نیستیم... و بدین ترتیب آب پاکی را روی دست او و دیگران می‌ریزد، و وسیله‌ی ارتباط دیگران را نیز با خود آن حضرت آشکارا بیان می‌دارد. وسیله‌ی ارتباط را نیز بیان می‌دارد: و در حدیث دیگری است که همان زید بر آن حضرت وارد می‌شود و سلام می‌کند و امام علیه‌السلام پاسخ او را نداده و چون مورد اعتراض او واقع می‌شود که چرا پاسخ سلام مرا - که برادر و فرزند پدر تو هستم نمی‌دهی -؟ در جواب او می‌فرماید...: «أَنْتَ أَحْيَىٰ مَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتَ اللَّهَ لِمَا إِخْوَاءَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ» [۳۵]. - تو برادر منی تا وقتی که اطاعت خدا را بکنی، و چون نافرمانی خدا کردی دیگر میان من و تو ارتباط برادری نیست! و درباره‌ی دیگران نیز بطور کلی در حدیثی به حسن بن موسی و شاء فرمود...: «مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ مِنَّا وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ [صفحه ۴۳۶] اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» [۳۶]. - هر کس از ما که اطاعت خدای عزوجل را نکند از ما نیست، و تو نیز اگر اطاعت خدای عزوجل را کردی از ما خاندان هستی! و بدین ترتیب باز می‌گردیم به همان جمله‌ی نخست که در آغاز این فصل گفتیم که محور وجود آن بزرگوار را خدا و فرمانبرداری و اطاعت حق تعالی تشکیل می‌داد و معیار همه دوستی‌ها و دشمنی‌ها و خواسته‌ها و درخواستها از آن حضرت، خدا و پیروی از دستورات خدا بود. آنجا که دشمن اعتراف می‌کند: و در حدیث رجاء بن ابی ضحاک که از مدینه تا مرو به همراه آن حضرت بوده و همه‌ی عبادت‌ها و نمازها و خصوصیات زندگی آن حضرت را یادداشت کرده بود و برای مأمون نقل می‌کرد آمده است که در پایان مأمون گفت...: «بَلَىٰ يَا ابْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ هَذَا خَيْرٌ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَعْلَمُهُمْ وَأَعْيَدُهُمْ» [۳۷...]. - آری ای پسر ابی الضحاک، این مرد بهترین مردم روی زمین و داناترین و عابدترین آنها است! [صفحه ۴۳۷]

در ارتباط با خود

اشاره

شاید یکی از معانی زیادی که این حدیث شریف دارد که از رسول خدا و امیر مؤمنان (علیهما السلام) نقل شده که فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [۳۸]. هر کس خود را بشناسد به حقیقت خدا را شناخته، و آیات و روایات بسیار دیگری که در مورد معرفت نفس، و عزت نفس و خوار کردن نفس و دوستی و دشمنی نفس و امثال آن رسیده این باشد که انسان حد و حدود خود و احتیاجات و مضار و منافع خود را بشناسد تا در نتیجه از حد خود تجاوز نکند و پا از گلیم خود فراتر نهد و از افراط و تفریط نسبت به خود پرهیز و به طور کلی خود را گم نکند، و یا به تعبیر قرآن کریم خود را فراموش نکند، نه چندان نفس خود را پرورش دهد و فربه کند که طغیان کرده و از اطاعت او و خالق او سرپیچی کند، و نه چندان نفس را خوار و زبون سازد که به شخصیت والای

انسانی و نیروی جسمانی او ضربه وارد سازد، و این حدیث را همیشه نصب العین قرار دهد که فرمودند: «رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ [۳۹]. خدا رحمت کند کسی را که قدر خود بشناسد و از حد خود تجاوز و [صفحه ۴۳۸] تعدی ننماید. و شاید جامع‌ترین سخن در این باره همین باشد که در این حدیث شریف آمده زیرا قدر خود شناختن و از حد خود تجاوز نکردن، هم در امور روحی و هم در امور جسمی مصداق دارد، قدر خود شناختن و از حد تجاوز نکردن در امور روحی به این است که آنجا که جای تواضع است تواضع کند و آنجا که جای تواضع نیست تواضع و فروتنی نکند، و در امور جسمی آن گونه است که در جائی که نیاز هست برای حفظ خود از خوردن غذا و لباس لازم بخل نورزد، و در جائی که نیازی نیست قناعت را پیشه سازد و به ساده‌ترین خوراک و لباس و مسکن اکتفا کند که البته دامنه‌ی این بحث بسیار گسترده است و ما به عنوان پیش درآمدی این چند جمله را گفتیم و اکنون به ابعاد و بخشهای تابعه‌ی آن توجه کنید:

زهد در دنیا

برای مردان الهی «زهد» در زندگی شخصی آنها یک اصل محسوب می‌شده و در حال داری و نداری و تنگی و فراخی همیشه زهد می‌ورزید و آن را کلیدی از کلیدهای وصول به نجات و رسیدن به سعادت می‌دانسته‌اند. امام صادق علیه‌السلام در حدیثی فرمود: «الزُّهْدُ مِفْتَاحُ بَابِ الْأَخِرَةِ وَالْبِرَاءَةُ مِنَ النَّارِ» [۴۰]. - زهد کلید در آخرت و بیزاری از آتش دوزخ است. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: «إِنَّ صَيْلَمَخَ أَوَّلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالْيَقِينِ» [۴۱ ...]. [صفحه ۴۳۹] - به راستی که صلاح و رستگاری آغاز این امت به وسیله‌ی زهد و یقین خواهد بود. در زندگی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نیز با همه‌ی امکانات و فراخی زندگی که داشته این اصل مراعات می‌شده، و آن بزرگوار خود را ملزم به پیروی از آن می‌دانسته است ... در داستان ولایتعهدی آن بزرگوار این قسمت به چشم می‌خورد که وقتی مأمون می‌خواهد در آغاز، خلافت را به آن بزرگوار پیشنهاد کند می‌گوید ...: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ عَرَفْتُ فَضْلَكَ وَ عِلْمَكَ وَ زُهْدَكَ وَ وَرَعَكَ وَ عِبَادَتَكَ وَ أَرَاكَ أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ مِنِّي». ... ای فرزند رسول خدا من به فضیلت و علم و زهد و ورع و عبادت تو اعتراف دارم و تو را به منصب خلافت شایسته‌تر از خود می‌دانم ... امام علیه‌السلام در پاسخش می‌فرماید ...: «بِالْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ أَفْتَحُزْ وَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا أَرْجُو النَّجَاةَ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَ بِالْوَرَعِ عَنِ الْمَحَارِمِ أَرْجُو الْفَوْزَ بِالْمَغَانِمِ وَ بِالتَّوَّاضُعِ فِي الدُّنْيَا أَرْجُو الرُّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» [۴۲]. - به عبودیت خدا افتخار می‌کنم و به وسیله‌ی زهد در دنیا نجات از شر دنیا را می‌جویم، و با کمک‌گیری و استعانت از ورع و پارسائی از محرمات امید دست‌یابی به غنیمت‌های الهی را دارم و با تواضع در دنیا امید رفعت و بلندی مقام در پیشگاه خدای عزوجل را دارم. و در حدیثی که صدوق (ره) به سندش از ابی‌عباد روایت کرده می‌گوید: [صفحه ۴۴۰ ...] «كَانَ جُلُوسُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّيْفِ عَلَى حَصِيرٍ وَ فِي الشِّتَاءِ عَلَى مِشْحٍ وَ لُبْسُهُ الْعَلِيظُ مِنَ الثِّيَابِ حَتَّى إِذَا بَرَزَ لِلنَّاسِ تَرَيَنَّ لَهُمْ» [۴۳ ...]. - محل نشستن حضرت رضا علیه‌السلام در تابستان حصیر بود و در زمستان فرش‌ی موین، و لباس آن حضرت جامه‌های زبر و خشن، و چون در برابر مردم می‌رفت برای آنها خود را می‌آراست. و در حدیثی که «صولی» از مادر بزرگ خود که کنیزی بوده و چندی در خانه‌ی مأمون و سپس در خانه‌ی امام علیه‌السلام زندگی کرده و پس از آن به خانه‌ی جد «صولی» یعنی عبدالله بن عباس رفته است روایت می‌کند قسمتهای جالبی نقل شده که از آن جمله آن زن که نامش «عُذْرُ» است گوید: مرا با چند تن کنیز دیگر در کوفه فروختند، و به خانه‌ی مأمون آوردند و تا وقتی در خانه مأمون بودیم در ناز و نعمت بودیم ... «... فَكُنَّا فِي دَارِهِ فِي جَنَّةٍ مِنَ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ الطَّيِّبِ وَ كَثْرَةِ الدَّنَائِرِ فَوَهَبَنِي الْمَأْمُونُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا صِرْتُ فِي دَارِهِ فَقَدْتُ جَمِيعَ مَا كُنْتُ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ وَ كَانَتْ عَلَيْنَا قَيْمَةٌ تُبْتَهِنَا مِنَ اللَّيْلِ وَ تَأْخُذُنَا بِالصَّلَاةِ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ أَشَدِّ شَيْءٍ عَلَيْنَا فَكُنْتُ أَتَمَنَّى الْخُرُوجَ مِنْ دَارِهِ إِلَى أَنْ وَهَبَنِي لِحَدِّكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِهِ كَأَنِّي قَدْ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ» [۴۴]. - و ما در خانه‌ی مأمون در بهشتی از خوراکی و آشامیدنی و عطریات و پولهای بسیار بودیم تا اینکه مأمون مرا به حضرت رضا علیه‌السلام

بخشید و چون به خانه‌ی آن حضرت رفتم تمام آن نعمت‌ها از من گرفته شد، و ما سر [صفحه ۴۴۱] کیزی داشتیم که هر شب ما را بیدار می‌کرد و به خواندن نماز و ادا مان می‌نمود و این از هر چیز بر ما سخت‌تر بود و من پیوسته آرزو می‌کردم از خانه‌ی آن حضرت بروم تا اینکه امام علیه‌السلام مرا به جد تو عبدالله بن عباس بخشید، و چون به خانه‌ی او رفتم گویا دوباره وارد بهشت شدم... و بالأخره در حدیث سنگ‌های کوه سنا باد و دعائی که درباره‌ی آنها کرد و دستوری که داد تا از آن سنگ‌ها برای آن بزرگوار دیگ بسازند در آنجا هست که اباصلت هر وی گوید...: «وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَفِيفَ الْأَكْلِ قَلِيلَ الطَّعْمِ» [... ۴۵]. - یعنی آن بزرگوار کم خوراک و کم غذا بود... و یا به برداشت بهتری از روایت این که امام از خوردن غذاهای لذیذ نمی‌برد. خوراک امام علیه‌السلام بیشتر، خرما بود. و این حدیث جالب را هم بشنوید که مرحوم کلینی به سندش از سلیمان بن جعفر جعفری روایت کرده که گوید: به محضر امام هشتم حضرت رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم و مشاهده کردم که در برابر آن حضرت مقداری از نوع خرما «برنی» گذارده‌اند، و امام علیه‌السلام با اشتهای زیاد مشغول خوردن آنها است و چون مرا دید به من نیز تعارف کرده فرمود: «... یا سلیمان ادن فکل». - ... ای سلیمان پیش بیا و بخور، و من پیش رفته و از آن خرما خوردم و آن گاه عرض کردم...: «جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَرَاكَ تَأْكُلُ هَذَا التَّمْرَ بِشَهْوَةٍ»؟. [صفحه ۴۴۲] - قربانت! می‌بینم که با اشتها این خرما را می‌خوری؟ فرمود: آری من آن را دوست دارم، من علت آن را پرسیدم که علت داشتن شما این خرما را چیست؟. «قال عليه السلام: لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - كَانَ تَمْرِيًّا وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمْرِيًّا وَ كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمْرِيًّا وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَمْرِيًّا وَ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ أَبِي تَمْرِيًّا وَ أَنَا تَمْرِيٌّ وَ شِيعَتُنَا يُحِبُّونَ التَّمْرَ لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَتِنَا وَ أُعِيدُوا يَا سَلِيمَانُ يُحِبُّونَ الْمُسِيكِرَ لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ مَرَجٍ مِنْ نَارٍ» [۴۶]. فرمود: بدان جهت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خرمائی بود، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام خرمائی بود، و حسن علیه‌السلام خرمائی بود، و ابوعبدالله الحسین علیه‌السلام خرمائی بود، و سید العابدین علیه‌السلام خرمائی بود، و ابوجعفر باقر علیه‌السلام خرمائی بود، و ابوعبدالله صادق علیه‌السلام خرمائی بود و پدرم خرمائی بود، و من خرمائی هستم و شیعیان ما خرما را دوست دارند چون از طینت ما خلق شده‌اند و دشمنان ما ای سلیمان شراب مسکر را دوست دارند چون از آتش آفریده شده‌اند [۴۷]. و به دیگران نیز دستور قناعت و پرهیز از اسراف کاری می‌دهد: مرحوم کلینی به سند خود از یاسر خادم روایت کرده که گوید: [صفحه ۴۴۳ ...] «أَكَلَ الْعُلَمَاءُ يَوْمًا فَأَكْبَهُهُ فَلَمْ يَسِدْ تَقْضُوا أَكْلَهُمْ وَ رَمَوْا بِهِمْ». ... غلامان آن حضرت روزی میوه‌ای را خوردند و خوب تمامی آن را نخوردند و تمه اش را به دور انداختند، امام علیه‌السلام که چنان دید بدانها فرمود...: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ اسْتَعْتَبْتُمْ فَإِنَّ أَنْسَاءَ لَمْ يَسِدْ تَعْنُوا أَطْعَمُوهُ مَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ» [۴۸]. - سبحان الله! اگر شما از این میوه بی‌نیاز گشته و نیاز خود را از آن برده‌اید مردمانی هستند که بدان نیازمندند به آنها که نیاز دارند بخورانید! که شیعیان آن بزرگوار باید از این فرمایش و دستورالعمل امام علیه‌السلام درس بگیرند و این قدر غذاها و میوه‌ها را اسراف نکنند، و در سرد خانه‌ها انبار نکنند و از بین نبرند و نه خود بخورند و نه به کسی دهند و این همه زباله و آشغال از غذاهای مانده و میوه‌های گندیده در زباله دانه‌ها نریزند!... و در پایان این بخش این چند جمله را نیز در باب روش و شیوه‌ی زندگی شخصی و سیره‌ی عملی و پر فضیلت آن بزرگوار بشنوید، که ابراهیم بن عباس - که مدتها در نزد آن حضرت بوده - نقل می‌کند...: «وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَلِيلَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ [كثِيرًا] الشَّهْرِ يُحِبِّي أَكْثَرَ لَيْلَالِهِ مِنْ أَوْلَاهَا إِلَى الصُّبْحِ وَ كَانَ كَثِيرَ الصَّوْمِ وَ لَا يَفُوتُهُ صِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ وَ يَقُولُ ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ وَ الصَّدَقَةِ فِي السَّرِّ وَ أَكْثَرَ ذَلِكَ يَكُونُ مِنْهُ فِي اللَّيَالِي الْمُظْلَمَةِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ رَأَى مِثْلَهُ فِي فَضْلِهِ فَلَا تُصَدِّقُوهُ» [۴۹]. آن امام بزرگوار علیه‌السلام خوابش اندک و بیداریش زیاد بود، [صفحه ۴۴۴] بیشتر شبها را تا به صبح به بیداری می‌گذرانند، و زیاد روزه می‌گرفت و سه روز روزه در ماه از او فوت نمی‌شد و می‌فرمود: این روزه‌ی سال است و آن حضرت نیکی و صدقه در پنهانی زیاد داشت، و بیشتر آنها نیز در شبهای تاریک بود و اگر کسی پندارد که همانند او را در فضیلت دیده است از او باور نکنید! [صفحه ۴۴۵]

و در ارتباط با مردم و خلق

اشاره

در این مرحله از سیره‌ی ائمه و بزرگان دین نیز آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند و همانند دو مرحله‌ی گذشته محور اصلی سیره و شیوه‌ی زندگی آنها را تشکیل می‌داد خدا و رضای خدا بود که تمام ارتباطها و برخوردها روی آن تنظیم و پی‌ریزی شده بود. یعنی تا آنجا که مربوط به شخص خودشان بود بزرگترین گذشتها، عالی‌ترین ایثارها، بیشترین محبتها را نسبت به دیگران داشتند، اما اگر جایی بود که می‌بایست از خدا و دین و آئین خدا مایه بگذارند، و نوامیس الهی به خطر می‌افتاد کوچکترین اغماض و سازش کاری و انعطاف‌پذیری را نداشتند و بسیار سخت‌گیر و قاطع و سازش‌ناپذیر بودند، و این را بهترین میزان و اصل و معیار در این باره می‌توان دانست. زیرا که ما می‌بینیم در هنگام گذشت و عفو و اغماض در حد‌اعلای مکارم اخلاق بودند یعنی در همان حدی که رسول خدا برای تکمیل آن مبعوث شده و فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ [۵۰]. من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را متمم و تکمیل کنم. [صفحه ۴۴۶] و مکارم اخلاق را در حدیث دیگری خود رسول خدا این گونه تفسیر فرمود، در آنجا که به علی علیه‌السلام فرماید: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ خِصَالٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ [۵۱]. ای علی سه خصلت از مکارم اخلاق است: به بخشی به کسی که از تو دریغ داشته و به پیوندی به کسی که از تو ببرد، و در گذری از کسی که به تو ستم کرده! که روی تنقیح مناطی که آقایان در باب فقه می‌گویند می‌توان یک قانون کلی برای مکارم اخلاق به دست آورد که آن خوبی در برابر بدی است ... همان گونه که درباره‌ی خدای تعالی می‌گوئیم: «عَادَتْكَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسَيِّئِينَ» [۵۲]. و یا در دعای دیگر: «خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ» [۵۳]. و این کار بسیار مهم و بزرگ و مافوق عمل عادی است و به راستی یک عمل قهرمانانه‌ای است، زیرا پاداش نیک را نیک دادن کار ساده و آسانی است، اما پاداش بدی را نیکی دادن کار ساده‌ای نیست، خیلی گذشت و نفس‌کشی می‌خواهد، خیلی مرد می‌خواهد که بتواند چنین مردانگی و ایثاری بکند، و به گفته آن شاعر: بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی «أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ» و به گفته‌ی آن شاعر دیگر: [صفحه ۴۴۷] کم‌مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش این سخن از خواجه عبدالله انصاری نقل شده که گفته است: بدی را بدی کردن سگ ساری است، و نیکی را نیکی کردن خر کاری، و بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است، یعنی اگر سگی سگ دیگری را گاز بگیرد او هم برمی‌گردد و این را گاز می‌گیرد، و اگر خری شانه‌ی الاغی را بخاراند او هم برمی‌گردد و شانه‌ی این دیگری را می‌خاراند، اما کار با ارزش انسانی آن است که او بدی کند و تو در برابر نیکی کنی! باری ائمه اطهار و حضرت ثامن الائمه (علیهم‌السلام) در این باره نیز عالی‌ترین گذشت‌ها را داشته‌اند اما نه همه جا و نه در حد تفریط ... بلکه تا آنجا که موجب تقویت ظالم و ظلم و تضعیف حق و عدالت نشود، و تا آنجا که قانون الهی و منطق خدا و خدائی کشته نشده و ضربه نبیند، و تا آنجا که شرافت ایمانی و انسانی لکه‌دار نشود که در آنجا خیلی برخوردشان سخت و قاطع بود همان گونه که باز در دعاء درباره‌ی محبوب ایشان یعنی خدای تعالی می‌گوئیم: «وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ». ... و خلاصه به همان گونه که گفتیم میزان و معیار و اصل کلی برای آن ذوات مقدسه همان قوانین مقدس الهی و کلمه‌ی محبوب «خدا» بود که همه را با آن می‌سنجیدند، و از روی آن عمل می‌کردند و کارهای خود را روی آن تنظیم می‌نمودند. و روی همین معیار بود که امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام برای آزادی «جلودی» پیش مأمون وساطت می‌کند، ولی زینب کذابه و حاجب عباسی بی‌ادب و جسور را به شیران و درندگان [صفحه ۴۴۸] می‌سپارد ... و اجمال داستان آنها این گونه بود که «جلودی» از سرکردگان دربار هارون بود که وقتی محمد بن جعفر - عموی امام علیه‌السلام - در مدینه بر ضد حکومت هارون قیام کرد، هارون وی را به مدینه فرستاد و به او دستور داد اگر به محمد بن جعفر دست یافت گردنش را بزند، و خانه‌های

فرزندان ابوطالب را غارت کند، و زیورآلات و جامه‌های زنانشان را بریاید، و برای هر کدام جز یک پیراهن چیز دیگری به جای نگذارد ... جلودی طبق دستور به مدینه آمد و با سواران خود بر در خانه‌های فرزندان ابوطالب و از جمله بر در خانه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام که آن وقت در مدینه بود آمد. امام علیه‌السلام دستور داد زنان همگی در اطای جمع شوند و خود بر در آن اطاق ایستاد، جلودی گفت: من باید بر طبق دستور امیرالمؤمنین هارون به درون این اطاق بروم و هر چه زیورآلات و جامه‌ای که بر تن آنهاست برگیرم! امام علیه‌السلام فرمود: من آنها را می‌گیرم و به تو می‌دهم، و سوگند یاد می‌کنم که چیزی را وا نگذارم و جلودی هم چنان اصرار می‌ورزید! تا بالأخره راضی شد و امام علیه‌السلام این کار را انجام داد. هنگامی که مأمون خواست امام علیه‌السلام را به ولیعهدی خود انتخاب کند این «جلودی» از کسانی بود که سخت با این کار مخالفت کرده و مأمون ناچار شد او را به زندان بيفکند، و سپس با وساطت ذوالریاستین روزی او را از زندان بیرون آوردند تا درباره‌اش تصمیمی بگیرند و در مجلسی که حضرت رضا علیه‌السلام حضور داشت جلودی را آوردند. امام علیه‌السلام چشمش به جلودی - که مردی سالمند بود - افتاد [صفحه ۴۴۹] به مأمون فرمود: «هَيْبَ لِي هَذَا الشَّيْخِ» این پیرمرد را به من ببخش! مأمون عرض کرد: این همان کسی است که نسبت به دختران رسول خدا آن گونه رفتار کرد، و جامه‌ها و زیورآلات آنها را به غارت برد؟ جلودی در این وقت نگاه به امام علیه‌السلام می‌کرد که با مأمون سخن می‌گفت ولی سخن امام را که عفو جلودی و بخشش او را از مأمون درخواست می‌کرد نمی‌شنید، و روی طینت خبیث خود خیال می‌کرد امام علیه‌السلام سعایت او را می‌کند و قتل و کیفر او را از مأمون می‌خواهد، از این رو فریاد زد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ وَبِحَدْمَتِي لِلرَّشِيدِ أَنْ لَا تَقْبَلَ قَوْلَ هَذَا فَيَّ» ای امیرالمؤمنین تو را به خدا سوگند و قسم به خدمتی که من به درگاه هارون کرده‌ام که گفته‌ی او را درباره‌ی من قبول نکن، و سخن او را درباره‌ی من نپذیر! مأمون گفت: ای ابالحسن او خود سرنوشت خود را تعیین کرد و ما نیز طبق سوگند او عمل می‌کنیم، و آن گاه گفت: نه به خدا سوگند گفته‌ی او را درباره‌ی تو نمی‌پذیریم و سپس دستور داد گردنش را زدند [۵۴]. و داستان زینب کذابه بدان گونه که اربلی در کشف الغمه نقل می‌کند این گونه بود که زنی به نام زینب در خراسان و در زمان ورود امام علیه‌السلام بدانجا ادعا کرد که از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) است و [صفحه ۴۵۰] چون نسب او را به امام گفتند، امام علیه‌السلام آن نسب را انکار کرد و فرمود: این زن دروغ می‌گوید، زن نیز جسارت کرده گفت: من نیز نسب او را نمی‌شناسم! در اینجا غیرت علوی، امام علیه‌السلام را گرفت و حاکم خراسان در آن وقت جایگاه مخصوصی از درندگان داشت که مجرمین را در آنجا می‌افکندند، امام علیه‌السلام آن زن را برداشته و نزد حاکم برد و فرمود: این زن بر علی و فاطمه (علیهماالسلام) دروغ بسته و با اینکه از نسل آنها نیست خود را به آنان منتسب ساخته اکنون او را نزد این درندگان بینداز تا کذب او معلوم شود، زیرا اگر راست بگوید و از فرزندان آنها باشد گوشتش بر درندگان حرام است و درندگان او را نمی‌خورند! زن باز هم ادب را مراعات نکرده گفت: اگر راست می‌گوئی تو خود به نزد درندگان برو تا ببینیم که درندگان به تو نزدیک نشده و تو را نمی‌درند! امام علیه‌السلام با او سخنی نگفت و برخاسته سوگند یاد کرد و به سوی جایگاه درندگان رفت، و حاکم و اطرافیان برخاسته و کلید جایگاه را آورده باز کردند و امام علیه‌السلام به میان آنها رفت و همگی مشاهده کردند که درندگان بر روی دمهای خود نشستند و امام پیش رفته بر سر یک یک آنها دست کشیده و آن درندگان نیز سر و دم برای آن حضرت تکان می‌دادند و بدین ترتیب دست به سر همه‌ی آنها کشیده و از جایگاه آنان بیرون آمد. سپس به حاکم فرمود: اکنون این زن دروغگو بر علی و فاطمه (علیهماالسلام) را به میان آنها بینداز تا مطلب برای تو روشن گردد و آن زن امتناع [صفحه ۴۵۱] کرد ولی حاکم و نزدیکان آن زن را گرفته و در میان درندگان انداختند، و آنها او را دریده و خوردند ... و آن زن به زینب کذابه معروف شد [۵۵]. و داستان حاجب عباسی نیز مخلص آن طبق نقل شیخ صدوق (ره) در کتاب عیون الاخبار بدینسان بود که پس از ورود امام علیه‌السلام به مرو مدتی باران نیامد و سخن در این باره بسیار شد تا آن که مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام درخواست دعای باران کرد و امام علیه‌السلام طی مراسمی به صحرا رفت و دعا کرد و باران زیادی آمد. شخصی از

حسودان بنی عباس که حاجب مأمون ولی از دشمنان امام علیه‌السلام بود به نزد مأمون آمده و شروع به سعایت از آن حضرت کرد و گفت: چرا با کارهای خود سبب معروف شدن و عظمت این مرد می‌شوی...؟! و مأمون شروع کرد عذر خود را برای او بیان کردن ولی آن مرد قانع نشد تا این که از مأمون خواست مجلسی تربیت داده و امام علیه‌السلام را در آن مجلس بخواند و آن مرد به محاجه‌ی با امام علیه‌السلام برخیزد. مأمون این کار را کرد و چون امام علیه‌السلام حضور یافت آن مرد حسود و ساعی خیلی بی ادبانه شروع کرد با امام علیه‌السلام به تندی و جسورانه سخن گفتن و از آن جمله گفت: ای فرزند موسی! تو پا از حد خود فراتر نهاده‌ای که خیال کرده‌ای بارانی که آمدن آن را خدا در وقت خود مقدر کرده و هیچ پس و پیش نمی‌شود تو آن را نشانه‌ی فضیلت و معجزه‌ی خود قرار داده و بدان فخر فروشی می‌کنی؟ ... گویا معجزه‌ی ابراهیم خلیل و داستان طیور را آورده‌ای؟... [صفحه ۴۵۲] اگر راست می‌گوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون است زنده کن تا مرا بدرند و آن وقت است که معجزه‌ای انجام داده؟ و اما بارانی را که طبق عادت، زمان آمدنش بوده تو شایسته‌تر از دیگری در آمدن آن نیستی و شاید به دعای شخص دیگری جز تو آمده باشد! ... در اینجا بود که امام علیه‌السلام به آن دو صورت شیر دستور داد تا آن مرد را بگیرند و ناگهان همه‌ی آنها که حضور داشتند و از جمله مأمون، شیران را مشاهده کردند که زنده شده و در برابر چشمان خیره‌ی حاضران، به جان آن مرد جسور و گستاخی که می‌خواست حجتی از حجت‌های الهی را منکر شده و زبان به تمسخر گشوده بود افتادند، گوشت و استخوانش را پاره کرده و شکستند و زمین را از وجودش پاک کرده خون‌های او را نیز با زبانهای خود پاک کردند... و آن گاه بر طبق حدیث، پیش روی آن بزرگوار آمده و با چشمان خود به مأمون اشاره کرده و منتظر دستور آن حضرت درباره‌ی مأمون بودند، که امام دستور بازگشت به جای خود را به ایشان داد... و به جای خود بازگشتند [... ۵۶]. باری این بود اصل مطلب و معیار کلی در برخورد با دیگران و ارتباط با خلق، و اکنون برخی از فصول آن:

با زیردستان و مردمان عادی

و در مورد معاشرت آن بزرگوار با مردمان عادی و زیردستان، صدوق (ره) به سند خود از ابراهیم بن عباس که سالها در خدمت آن حضرت بوده روایت کرده که گوید: [صفحه ۴۵۳] «مَا رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَفَا أَحَدًا بِكَلَامِهِ قَطُّ وَ مَا رَأَيْتُ قَطَعَ عَلَيَّ أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ وَ مَا رَدَّ أَحَدًا عَنْ حَاجَةٍ يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَ لَا مَدَّ رَجُلِيهِ بَيْنَ يَدَيَّ جَلِيسَ لَهُ قَطُّ وَ لَا اتَّكَأَ بَيْنَ يَدَيَّ جَلِيسَ لَهُ قَطُّ وَ لَمَّا رَأَيْتُهُ شَتَمَ أَحَدًا مِنْ مَوَالِيهِ وَ مَمَّ إِلَيْكَ قَطُّ وَ لَمَّا رَأَيْتُهُ نَفَلَ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ يُفَهِّقُهُ فِي ضَحِكِهِ قَطُّ بَلْ كَانَ ضَحِكُهُ التَّبَسُّمَ وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَلَمَا وَ نَصَبَتْ مَائِدَتَهُ أَجْلَسَ مَعَهُ عَلَى مَائِدَتِهِ مَمَّ إِلَيْكَ حَتَّى الْيَوَابِ وَ السَّائِسِ» [... ۵۷]. هیچگاه ندیدم حضرت رضا علیه‌السلام با کسی در سخن خود جفا کند، و ندیدم که سخن کسی را قطع کند تا از گفتار فارغ شود، و ندیدم حاجت هیچ کس را که قدرت بر انجام آن را داشت رد کند، و هیچ گاه پای خود را در برابر کسی که نشسته بود دراز نمی‌کرد، و در برابر کسی که روبرویش نشسته بود تکیه نمی‌کرد، و هیچ گاه ندیدم یکی از غلامان و بردگان خود را دشنام دهد، و هیچ گاه ندیدم آب دهان خود را بیندازد و خنده‌ی قهقهه از او ندیدم بلکه خنده‌اش تبسم بود، و شیوه‌اش چنان بود که چون سفره غذا برای او پهن می‌کردند همه‌ی نوکران و بردگان را سر سفره‌ی خود می‌نشاند حتی دربانان و مهتران و دامپروران را. و در حدیث مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آمده که هنگامی به امام هشتم علیه‌السلام مهمانی رسد و امام علیه‌السلام شب هنگام در نزد مهمان نشسته و سخن می‌گفتند، در این وقت فتیله‌ی چراغ خراب شد و مهمان دست خود را دراز کرد تا فتیله را اصلاح کند، امام علیه‌السلام او را از این کار باز داشته و خود مشغول اصلاح چراغ شده و فرمود: [صفحه ۴۵۴ ...] «إِنَّا قَوْمٌ لَا نَسْتَخْدِمُ أَحَدًا» [۵۸]. ما مردمی هستیم که مهمانان خود را استخدام نمی‌کنیم! (و از آنها کار نمی‌کشیم) و نیز در همان کتاب از یاسر خادم و نادر روایت کرده که گویند: امام رضا علیه‌السلام به ما فرمود: «إِنَّ قُمَّتْ عَلَيَّ رُءُوسِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَأْكُلُونَ فَلَا تَقُومُوا حَتَّى تَفْرُغُوا وَ لَرُبَّمَا دَعَا بَعْضُنَا فَيَقَالُ هُمْ يَأْكُلُونَ فَيَقُولُ

دَعُوهُمْ حَتَّىٰ يَفْرُغُوا» [۵۹]. اگر من بر سر شما ایستادم و شما مشغول غذا خوردن هستید بر نخیزید تا آنگاه که از غذا فارغ شوید، و چه بسا بعضی از ما را صدا می‌زد و می‌گفتند: مشغول صرف غذا هستید و امام علیه‌السلام می‌فرمود: بگذارید تا از غذا فارغ شوند.

با طاغوت زمان

پیش از این شمه‌ای از برخورد آن حضرت را با طاغوت زمان یعنی مأمون الرشید برای شما بیان داشتیم و مشروحاً گفته شد که پذیرفتن ولایتعهدی آن حضرت روی اجبار و اکراه بود، و آن هم مشروط بر این بود که در هیچ امر و نهی و عزل و نصبی دخالت نکند، و در هر فرصتی نیز استعفای خود را از آنچه بر آن حضرت تحمیل کرده بودند یعنی ولایتعهدی درخواست می‌کرد، و پیوسته مراقب بود تا حکومت وقت از این ناحیه بهره‌برداری سیاسی به نفع خود ننماید... و با این که امام علیه‌السلام خود ولیعهدی مأمون را پذیرفته اما در هر [صفحه ۴۵۵] فرصتی که به دست می‌آمد نظر واقعی خود را در مورد بطلان حکومت و نارضایتی خود را از رژیم حاکم ابراز می‌داشت، چنانچه در حدیثی که کلینی (ره) به سندش از حسن انباری روایت کرده آمده است که گوید: چهارده سال پیوسته به امام علیه‌السلام نامه می‌نوشتیم و اجازه‌ی پذیرفتن شغلی را در کارهای حکومتی از آن حضرت می‌خواستیم، و در آخرین نامه‌ی خود شدت احتیاج خود و ترس از خطری که از این ناحیه مرا تهدید می‌کرد به آن حضرت متذکر شدم که پذیرفتن من موجب شده تا حکومت مرا رافضی بخواند... و بالاخره امام علیه‌السلام در پاسخ من نوشت...: «فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا وُلِّيتَ عَمِلْتَ فِي عَمَلِكَ بِمَا أَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ يَصِيرُ أَعْوَانُكَ وَكُتَابُكَ أَهْلَ مَلَّتِكَ فَإِذَا صَارَ إِلَيْكَ شَيْءٌ وَاسَيْتَ بِهِ فُقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّىٰ تَكُونَ وَاحِدًا مِنْهُمْ كَانَ ذَا بِلْدَا وَإِلَّا فَلَا» [۶۰]. - اگر تو به راستی می‌دانی که چون متصدی کار شوی در کار خود طبق دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل خواهی کرد، و کمک کاران و نویسندگان تو، از همکیشان تو باشند، که اگر چیزی به تو رسید با مستمندان و نیازمندان مؤمنان مواسات و برادری کنی بدان سان که یکی از ایشان گردی، و کیفر این عمل در برابر آن (کار نیک تو) قرار گیرد انجام ده، و گرنه، نه! [صفحه ۴۵۶] یک حدیث جالب و شنیدنی: مرحوم شیخ حر عاملی (ره) در وسائل الشیعه در باب نماز مسافر و سفر معصیت حدیثی نقل کرده که از آن، همه چیز را می‌توان فهمید، و پاسخ همه‌ی سؤالات را در باب پذیرفتن ولیعهدی از طرف امام علیه‌السلام و این که این پذیرش روی اجبار صورت گرفته، می‌دهد و با پذیرفتن آن نظر امام علیه‌السلام درباره‌ی حکومت ظالمانه‌ی مأمون به خوبی روشن می‌شود، و اینکه به متن حدیث دقت کنید...: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُرَاسَانِيِّ قَالَ: دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَاسَانَ فَسَأَلَاهُ عَنِ التَّقْصِيرِ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا وَجَبَ عَلَيْكَ التَّقْصِيرُ لِأَنَّكَ قَصَدْتَنِي وَقَالَ لِلْآخَرِ وَجَبَ عَلَيْكَ التَّمَامُ لِأَنَّكَ قَصَدْتَ السُّلْطَانَ» [۶۱]. - از ابی سعید خراسانی روایت شده که گوید: دو نفر مرد در خراسان نزد حضرت رضا علیه‌السلام آمده و از شکسته خواندن نماز از آن حضرت پرسیدند، امام علیه‌السلام به یکی از آن دو نفر فرمود: بر تو واجب است نماز را شکسته بخوانی چون تو به منظور دیدن من آمده‌ای، و به آن مرد دیگر فرمود: تو باید نماز را تمام بخوانی، چون هدف تو دیدار سلطان (یعنی مأمون) بوده است! یعنی امام علیه‌السلام حکومت مأمون را یک حکومت غاصب و ظالمی می‌داند که حتی سفر کسی را که برای دیدار مأمون به خراسان آمده و احیاناً دیدار او کمکی به حکومت وی می‌کند و معاونت بر اثم محسوب [صفحه ۴۵۷] می‌گردد، سفر معصیت دانسته و دستور تمام خواندن نمازش را به او می‌دهد، با این که خود به اجبار ولیعهدی مأمون را پذیرفته است، و ظاهراً دقت در این حدیث شریف، ما را از هر گونه توضیح بیشتر بی‌نیاز گرداند.

و با مستمندان و آرزومندان

در زیارت جامعه کبیره در مورد این خاندان می‌خوانیم...: «وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانَ وَسَيَجِيئُكُمْ الْكَرَمُ» احسان و کرم همانند دیگر مکارم اخلاقی سجیه و عادت این خانواده‌ی بزرگوار بود و همان گونه که آن شاعر عرب درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام گفته: «لَمْ

يَحِبُّ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَمَنْ حَرَّكَكَ مِنْ دُونِ بَابِكَ الْحَلَقَهُ» هر کس حلقه‌ی در خانه‌ی آنان را حرکت دهد و سر به آستان مقدسشان بنهد ناامید برنگردد در احوالات امام هشتم علیه‌السلام در کافی کلینی آمده که به سندش از یسع بن حمزه روایت کرده که گوید: در محضر رضا علیه‌السلام نشسته بودم و جمع بسیاری از مردم نزد آن حضرت آمده و از حلال و حرام از آن بزرگوار سؤال می‌کردند، در این وقت مردی گندمگون و بلند قامت بیامد و سلام کرد و گفت: من مردی از دوستان شما و پدران و اجداد شما هستم که از سفر حج باز می‌گردم و پولم گم شده و چیزی ندارم که به شهر و دیار خود بروم، اگر بتوانی مقداری به من بده تا به شهر خود برسم و پس از رسیدن به شهر خود آن را از طرف شما صدقه خواهم داد چون خود مستحق صدقه نیستم. امام علیه‌السلام به او فرمود: بنشین خدایت رحمت کند، و رو به مردم کرده و به دنباله‌ی گفتگوی خود با آنها ادامه داد تا وقتی که یکی یکی [صفحه ۴۵۸] رفتند و جز من و سلیمان جعفری و خیمه و آن مرد کسی نماند. آنگاه امام علیه‌السلام از ما اجازه گرفته و برخاست و به اندرون خانه رفت و پس از ساعتی پشت در اطاق آمد و دست خود را از بالای در بیرون آورده فرمود: «... «أَيْنَ الْخُرَّاسَانِيُّ؟» - مرد خراسانی کجاست؟ آن مرد برخاسته عرض کرد: من اینجایم! فرمود: این دوست دینار (اشرافی) را بگیر و در خرج راه خود مصرف کن و صدقه هم نده و از اینجا برو که من تو را نبینم و تو هم مرا نبینی؟. و پس از این جریان بیرون آمد. سلیمان جعفری عرض کرد: قربانت گردم! شما احسان و کرم کردی پس چرا روی خود را از این مرد پوشانیدی؟ فرمود: «... «مَخَافَهُ أَنْ أَرَى ذُلَّ السُّؤَالِ فِي وَجْهِهِ لِقَضَائِي حَاجَتَهُ أَمَا سَمِعْتَ حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُسْتَبْرِ بِالْحَسَنِ نَهَى تَعْدِيلَ سَبْعِينَ حِجَّةً وَالْمُذِيْعَ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَبْرِ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ...» [۶۲]. - از ترس آن که خواری سؤال را - به خاطر قضای حاجتش - در چهره‌ی او مشاهده کنم مگر نشنیده‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرماید: کسی که کار نیک را پنهان دارد با هفتاد حج معادل است، و کسی که کار بدی را آشکار سازد خوار و زبون گردد، و گناه در پنهانی مستحق آمرزش است! و در مناقب ابن شهر آشوب آمده که مردی نزد امام هشتم علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «... «أَعْطِنِي عَلَى قَدْرِ مُرْوَتِكَ قَالَ لَا يَسْعُنِي ذَلِكَ» [صفحه ۴۵۹] به من به اندازه کرم و مروت خود عطا کن! امام علیه‌السلام فرمود: من که قدرت این کار را ندارم! عرض کرد: «عَلَى قَدْرِ مُرْوَتِكَ» پس به اندازه کرم و مروت خودم به من عطا فرما! فرمود: «أَمَّا إِذَا فَتَعَمُّ» اما این آری! و سپس به غلام خود فرمود: دوست دینار به این مرد عطا کن! [۶۳]. و در همان کتاب آمده که امام هشتم علیه‌السلام در روز عرفه در خراسان تمام دارائی خود را میان مستمندان تقسیم کرد، فضل بن سهل گفت: این زیان بزرگی بود؟ امام علیه‌السلام فرمود: «... «بَلْ هُوَ الْمَغْنَمُ لَا تُعَدُّنَّ مَغْرَمًا [مَا] ابْتِغَتْ بِهِ أَجْرًا وَ كَرَمًا» [۶۴]. بلکه این غنیمتی بود، چیزی که من بدان وسیله پاداش و کرامت خریداری کردم آن را زیان به حساب نیاور. و در عیون الاخبار آمده که ابونواس شاعر، چهار بیت شعر در مدح آن بزرگوار سروده بود و هنگامی که امام علیه‌السلام از خانه‌ی مأمون بیرون می‌آمد و بر استری سوار بود نزد آن بزرگوار آمده و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا من چند بیت شعر در مدح شما سروده‌ام و دوست دارم آن را از من بشنوی! فرمود: بگو، ابونواس این چهار بیت را خواند: مُطَهَّرُونَ نَقِيَاتٌ تَبِيُّهُنَّ تَجْرِي الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْشِبُهُ فَمَا لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرٌ فَاللَّهُ لَمَّا بَرَأَ خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ صِيءٌ مَاكُمْ وَ اضْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ فَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ عِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ [صفحه ۴۶۰] امام علیه‌السلام او را تشویق و تحسین کرده آنگاه به غلام خود فرمود: «هَيْلٌ مَعَكَ مِنْ نَفَقَتِنَا شَيْءٌ؟» آیا از خرجی ما چیزی با تو هست؟ عرض کرد: سیصد درهم! فرمود: آن را به این مرد بده، سپس فرمود: گویا آن را اندک پنداشتی؟! آنگاه فرمود: ای غلام این استر را هم برای او ببر! [۶۵]. و به شاعران دیگر گاهی تا ده هزار درهم از درهم‌های مسکوک به نام آن بزرگوار صله و جایزه می‌داد، و داستان پیراهنی که با ده هزار درهم به دعبل خزاعی داد و فرمود: در این پیراهن در هزار شب هزار رکعت نماز خوانده‌ام و هزار ختم قرآن در آن کرده‌ام [۶۶] معروف است!.

در این بحث پایانی، ما نیز که شما را تا به اینجا آورده‌ایم و همگی خود را جزء دوستان آن حضرت می‌دانیم، انتظار دست مزد و احسان آن بزرگوار را داریم که روایات زیر نیز این مژده را به ما می‌دهد، و این انتظار را به امید فراوانی مبدل می‌سازد، و این شعر را بر زبانمان مترنم می‌سازد که عرض کنیم: دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از موسی بن سیار روایت کرده که گوید: به همراه حضرت رضا علیه‌السلام بودم و در نزدیکی‌های دیوارهای [صفحه ۴۶۱] طوس رسیده بودیم که صدا و شیونی شنیدیم و به دنبال آن شیون رفتیم و در آنجا جنازه‌ای را دیدم، در این وقت مشاهده کردم که مولایم از اسب پیاده شد و به سوی جنازه رفت و آن را برداشته و هم چون فرزندی که مادر را در برمی‌گیرد آن جنازه را در بر گرفت سپس رو به من کرده فرمود: «مَنْ شَيَّحَ جَنَازَةَ وَلِيِّيٍّ مِنْ أَوْلِيَائِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ» کسی که جنازه‌ی دوستی از دوستان ما را تشییع کند از گناهان خود پاک گردد مانند روزی که از مادر متولد شده. و سپس به دنبال جنازه تا لب قبر آمد آنگاه مردم را از کنار جنازه به یک سوزد و نزدیک آمد تا به کنار میت رسید و سپس دست مبارک خود را روی سینه‌ی میت گذارد و فرمود: «يَا فَلَانَ بْنَ فُلَانٍ أَبَشِرْ بِالْجَنَّةِ فَلَا خَوْفَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ» - ای فلانی مژده گیر به بهشت که از این ساعت دیگر خوف و ترسی بر تو نیست. من عرض کردم: قربانت گردم! آیا این مرد را می‌شناختی! اینجا سرزمینی است که پیش از این قدم در آن نگذاشته‌ای؟ فرمود: «يَا مُوسَى بْنَ سَيَّارٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَعَاشِرَ الْأَيِّمَةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِعْتِنَا صَبَاحًا وَمَسَاءً فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا [اللَّهُ] الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ [۶۷].» - ای موسی بن سیار مگر نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما را هر صبح و [صفحه ۴۶۲] شام بر ما عرضه می‌کنند، پس هر تقصیری که در کارهای آنها باشد ما از خدا می‌خواهیم که از آن بگذرد، و آنچه کارهای والا- و نیک باشد ما سپاس و تقدیر صاحب آن کار را در خواست می‌کنیم! و در حدیثی که شیخ مفید (ره) به سندش از غفاری روایت کرده وی گوید: مردی از خاندان ابی رافع آزاد شده‌ی رسول خدا از من طلبی داشت و مرتباً از من مطالبه می‌کرد و مرا تحت فشار قرار داده بود، من که چنان دیدم روزی از روزهای ماه رمضان نماز صبح را در مسجد مدینه خواندم و به قصد زیارت حضرت رضا علیه‌السلام و استمداد از آن بزرگوار - که در «عریض» چند فرسخی مدینه سکونت داشت - بدان سو حرکت کردم، و چون به نزدیک در خانه‌ی آن حضرت رسیدم او را که بر الاغی سوار بود و پیراهن و عبائی در تن داشت مشاهده کردم که بیرون می‌آید. و چون او را دیدم شرم و حیا مرا گرفت (و چیزی نگفتم) امام علیه‌السلام که به من رسید ایستاد و نگاهی به من کرد، من سلام کردم و عرض کردم: فلانی که یکی از دوستان شما است، طلبی از من دارد، و به خدا سوگند نام مرا بر سر زبانها انداخته و مرا رسوا کرده (از بس که از من مطالبه کرده است)؟. و من با این گفتار پیش خود فکر کردم که امام علیه‌السلام به آن مرد طلبکار دستور می‌دهد از مطالبه خودداری کند، و به خدا سوگند نه گفتم طلب او چقدر است، و نه چیزی دیگری گفتم! امام علیه‌السلام به من دستور داد بنشینم تا برگردد. من در حالی که روزه بودم همچنان نشستم تا هنگام مغرب و نماز مغرب را نیز خواندم و دیگر دلم گرفته بود و خواستم برگردم که دیدم آن حضرت پیدا شد و مردم دورش را گرفته‌اند و جمعی از مسکینان و سائلان [صفحه ۴۶۳] هم سر راهش نشسته بودند و امام علیه‌السلام به آنها صدقه می‌داد و احسان می‌کرد و هم چنان آمد تا وارد خانه شد و طولی نکشید که بیرون آمده و مرا به درون خانه دعوت نمود، من برخاسته و به درون خانه رفتم و نزد آن حضرت نشستم، و از این مسیب امیر مدینه برای او شروع به سخن کردم، و زیاد می‌شد که من از ابن مسیب برای آن حضرت سخن می‌گفتم، و چو سخنم تمام شد، امام علیه‌السلام فرمود: گمان دارم افطار نکرده‌ای؟ عرض کردم: نه، امام علیه‌السلام ظرف غذائی طلبید و پیش من گذارد و من با غلامان خوردم، و چون فارغ شدیم فرمود: این تشک را بلند کن و هر چه که در زیر آن است بردار، من تشک را بلند کردم و دینار هائی را در زیر آن دیدم آنها را برداشته و در جیب آستینم نهادم، و سپس چهار تن از غلامان خود را مأمور کرد تا همراه من بیایند و مرا به خانه‌ام برسانند، من عرض کردم: قربانت گردم! شب گردان ابن مسیب اطراف شهر می‌گردند و من خوش ندارم مرا به همراه غلامان شما ببینند! امام علیه‌السلام به غلامان دستور

داد همراه من بیایند تا هر کجا که من گفتم باز گردند و آنها همین کار را کردند، تا من نزدیک شهر رسیدم و به آنها گفتم بازگشتند، و خود به خانه آمدم و چراغ را خواستم و دینارها را شمردم دیدم چهل و هشت دینار است و طلبی که آن مرد از من داشت بیست و هشت دینار بود، و در میان دینارها دیناری را دیدم که برق می‌زد و می‌درخشید، از آن دینار خوشم آمد، آن را برداشته و نزدیک چراغ بردم دیدم به خط خوانا و آشکار روی آن نقش شده: «حَقُّ الرَّجُلِ عَلَيْكَ ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ دِينَارًا وَمَا بَقِيَ فَهُوَ لَكَ» طلب این مرد از تو بیست و هشت دینار است و بقیه مال خودت! [صفحه ۴۶۴] و به خدا سوگند من به آن حضرت مقدار طلب آن مرد را نگفته بودم [۶۸]. و در اینجا مقاله‌ی خود را با ذکر این رباعی به پایان می‌برم: ای روضه‌ی تو مطاف انس و جنه وی خاک درت ز آتش دوزخ جنه محروم از این روضه مکن کامده است بین الجبلین روضه من جنه

پاورقی

[۱] سوره توبه آیه ۱۱۵ یعنی چنان نیست که خدا پس از آن که قومی را هدایت فرمود گمراه کند تا اینکه برای ایشان بیان دارد آنچه را که باید به وسیله آن پرهیز کار باشند. [۲] تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۱۵. [۳] به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست. [۴] علی علیه‌السلام فرمود: «ما رَأَيْتُ شَيْئًا أَلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ». [۵] مضمون بیش از ده حدیث که در کتابهای اهل سنت به سندهای مختلف از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده و در احقاق الحق ج ۷ ص ۲۵۷ تا ۲۶۰ نقل شده، یعنی: دوستی علی حسنه‌ای است که کار بدی با آن زیان نرساند. [۶] سفینه البحار ج ۱ ص ۲۰۱ ماده‌ی «حب». آیا دین جز محبت چیز دیگری است! [۷] تفسیر فخر رازی ج ۲۷ ص ۱۶۵. کشاف زمخشری ج ۴ آیه ۲۳ سوره‌ی شوری. یعنی هر کس بر دوستی آل محمد مرد شهید مرده، هر کس بر دوستی آل محمد مرد آمرزیده مرده است، هر کس بر دوستی آل محمد مرد توبه کار مرده است، هر کس بر دوستی آل محمد مرد مؤمن و کامل ایمان مرده است. [۸] سوره احزاب آیه ۴. [۹] امالی شیخ صدوق ص ۲۹۳. [۱۰] نافرمانی خدا می‌کنی و با این حال اظهار دوستی او هم می‌کنی؟ به راستی که این چنین چیزی ممکن نیست و چیز تازه‌ای است؟ [۱۱] و اگر در محبت خود صادق بودی اطاعت و فرمانبرداری او را می‌کردی، زیرا که دوست، فرمانبردار دوست خود خواهد بود. [۱۲] بحار الانوار ج ۷۰ ص ۲۲. [۱۳] نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۹۸. [۱۴] سیره‌ی نبوی مرحوم شهید مطهری ص ۴۹. [۱۵] قاموس الرجال ج ۴ ص ۲۵۵. و نظیر همین جمله درباره‌ی برادر زید یعنی صعصعه بن صوحان نیز از آن حضرت نقل شده (مقاتل الطالبین ص ۲۹). [۱۶] احقاق الحق ج ۸ ص ۶۳۰. [۱۷] نامه ۳۸ نهج البلاغه. [۱۸] احقاق الحق ج ۵ صص ۶۳۸-۶۲۳، یعنی علی با حق است و حق با علی است و آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. [۱۹] طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۱۸۷. [۲۰] احقاق الحق ج ۸ ص ۶۳۳. [۲۱] مقاتل الطالبین ص ۲۸. [۲۲] عیون الاخبار ج ۲ صص ۱۸۳-۱۸۰. [۲۳] عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۳۶. [۲۴] علل الشرایع ج ۱ ص ۲۲۶. [۲۵] بحار الانوار ج ۴۹ ص ۱۳۰. [۲۶] کشف الغمه ج ۳ ص ۱۴۷. [۲۷] البداية و النهاية ج ۸ ص ۳۹. [۲۸] علل الشرایع ج ۱ ص ۲۲۶، و عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۹. [۲۹] عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۴. [۳۰] روضه کافی ص ۱۵۱. [۳۱] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۴۵. تذکره ابن جوزی ص ۲۰۰. [۳۲] بحار الانوار ج ۴۹ صص ۹۴-۹۳. [۳۳] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۸۰. [۳۴] عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۳۵. [۳۵] مناقب آل ائمه ج ۴ ص ۳۶۱. [۳۶] عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۳۲. معانی الاخبار ص ۱۰۸. [۳۷] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۸۳. [۳۸] غرر الحکم ج ۲ ص ۶۲۵. [۳۹] غرر الحکم آمدی ج ۴. [۴۰] بحار الانوار ج ۷۰ ص ۳۱۵. [۴۱] امالی صدوق ص ۱۳۷. [۴۲] بحار الانوار ج ۴۹ صفحات ۱۲۹-۱۲۸. [۴۳] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۷۸. [۴۴] عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۹. [۴۵] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۳۶. [۴۶] کافی ج ۶ صفحات ۳۴۵-۳۴۶. [۴۷] باید توجه داشت که خرما در میان خورش‌ها و نان خورش‌ها معمولی‌ترین خوراک‌ها و ارزانترین و دسترس‌ترین آنها بوده و منظور حضرت بیشتر همان جنبه‌ی اقتصادی و معمولی بودن این خوراکی است. [۴۸] کافی ج ۶ ص ۲۹۷. [۴۹] عیون الاخبار ج ۲

ص ۱۸۴. [۵۰] نهج الفصاحه ص ۱۹۱. [۵۱] خصال صدوق ص ۱۲۵. ابواب الثلاثة. [۵۲] عادت تو در برابر بدکاران است. [۵۳] خیر تو به سوی ما سرازیر است و شر ما به سوی تو روان. [۵۴] بحار الانوار ج ۴۹ صفحات ۱۲۷-۱۲۶. [۵۵] کشف الغمه ج ۳ صفحات ۷۴-۷۳. [۵۶] عیون الاخبار ج ۲ صفحات ۱۷۲-۱۶۷. [۵۷] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۸۴. [۵۸] کافی ج ۶ ص ۲۸۳. [۵۹] کافی ج ۶ ص ۲۹۸. [۶۰] کافی ج ۵ ص ۱۱۱. [۶۱] وسائل الشیعه ج ۳- ط جدید - ص ۵۱۰. [۶۲] کافی ج ۴ ص ۲۴. [۶۳] مناقب ج ۱ ص ۳۶۰. [۶۴] مناقب ج ۱ ص ۳۶۱. [۶۵] عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۴۳. [۶۶] بحار الانوار ج ۴۹ ص ۲۳۸. [۶۷] مناقب ج ۴ ص ۳۴۱. [۶۸] بحار الانوار ج ۴۹ صفحات ۹۸-۹۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی /مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

